



مهتاب قلی‌زاده

و کدام مدل برای ایران مناسب است و دیگر آنکه، چرا تاکنون خیزش دولت‌های ایران در گذر زمان برای نیل به توسعه موفقیت‌آمیز نبوده است؟ حالا اما زمان آن است که به جای تکرار مکررات درباره توسعه، به این پرسش بنیادی پاسخ دهیم، که بدون هیچ حاشیه‌ای برای نیل به سوی توسعه، امروز کدام مسیر مناسب ایران است. «صنعت و توسعه» این پرسش را با کارشناسان مطرح کرده است. جالب آنکه همه کارشناسان حاضر در این پرونده یک‌صدا هستند که «توسعه» از مسیر «رشد صنعتی» می‌گذرد.

تله توسعه

تیرتر فوق شاید بهترین توصیف این روزهای اقتصاد و سیاست و اسناد بالادستی باشد؛ ایران سال‌هاست که در دام این نام افتاده و برایش دست و پا می‌زند؛ حکمرانان گاه برای کسب آرا، توسعه را بازیچه شعارهای خود می‌کنند و گاه برای دریافت منابع کلان، از رانت این نام بهره می‌جویند؛ گرچه گاهی موضوع توسعه یافتگی دغدغه اصلی حاکمان می‌شود اما تجربه تا به امروز نشان داده که دست آخر ناامید از رده مدیریتی خود کنار می‌روند؛ کارشناسان و توسعه‌پژوهان زمان‌های زیادی را برای مطالعه درباره دو موضوع کرده‌اند؛ نخست آنکه توسعه چیست



ایران کدام مسیر را برای توسعه بپیماید؟

توسعه از نظر داگلاس نورث

سعید مسگری
پژوهشگر اقتصادی

مباحث توسعه یکی از پربحث‌ترین مباحث دهه‌های گذشته بین متخصصان علوم اجتماعی بوده است. در این راستا نظریات مختلفی مطرح شده و توصیه‌ها و سیاست‌های متنوعی برای دستیابی به توسعه در سرتاسر جهان به وجود آمده است. کشور ما هم از این مباحث دور نبوده است و به‌ویژه پس از شوک اول نفتی بحث‌های زیادی درباره سیاست‌ها و راهبردهای توسعه در ایران مطرح شده است. ابتدا پرسش اصلی این بود که چگونه باید به توسعه دست پیدا کنیم و تبدیل به کشوری توسعه‌یافته شویم؟ برای پاسخ به این سوال، نظرات مختلفی مطرح شد. برخی از این نظریات هم تا اندازه‌ای جنبه عملی پیدا کرد و به عرصه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کشور وارد شد، اما پس از آزمون و خطاهای مختلف سوال اساسی کمی تغییر کرد.

اکنون پس از اجرای حدود ۱۰ برنامه توسعه در کشور و بیش از نیم قرن برنامه‌ریزی برای توسعه، این سوال مطرح است که چرا تلاش‌ها برای توسعه‌یافتگی عمدتاً ناموفق بوده‌اند. با وجود همه دستاوردهایی که در این سال‌ها به دست آمده و پیشرفت‌هایی که حاصل شده، هنوز در دستیابی به توسعه موفق نبوده‌ایم. آیا راه را اشتباه رفته‌ایم یا مشکل در جای دیگری است؟ بنابراین به جای بررسی آنکه توسعه را از چه بخشی و با چه اولیاتی باید آغاز کنیم باید به این موضوع بپردازیم که توسعه چگونه حاصل می‌شود. در واقع ابتدا باید راهبرد اساسی توسعه و الزامات آن بررسی شود و سپس به این بپردازیم که آیا باید از بخش کشاورزی اقتصاد ایران را به توسعه برسانیم و یا گردشگری و یا صنعت؟ برای بررسی این سوالات ابتدا نگاهی اجمالی به نظریات توسعه می‌اندازیم.

ضعف رایج در نظریات توسعه

با بررسی مباحث و نظریات توسعه مشاهده می‌کنیم که بیشتر سیاست‌ها و الگوهای توسعه بر پایه مدل‌هایی از کشورهای توسعه‌یافته تدوین شده‌اند. این الگوها تلاش

می‌مانند. به نظر می‌رسد این نظریات قادر به درک شرایط و ویژگی‌های خاص کشورهای توسعه نیافته نیستند و از همین رو دچار این خطای راهبردی می‌شوند.

نخستین گام برای تدوین سیاست‌های توسعه، درک صحیح رفتار جوامع و خصوصاً چگونگی تفاوت جوامع در حال توسعه از جوامع توسعه‌یافته است. نظریات توسعه باید به دقت ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه را مورد بررسی قرار دهند و ساختارها و چارچوب‌های نهادی آنها را به درستی شناسایی کنند سپس با توجه به این شناخت به تدوین سیاست‌ها و الگوهای توسعه بپردازند.

بنابراین باید نگاهی جامع به ساختارهای

می‌کنند کشورهای در حال توسعه را شبیه کشورهای توسعه‌یافته کرده و نهادهای موجود در کشورهای توسعه‌یافته را در این کشورها ایجاد کنند. این نظریات توسعه را نتیجه ایجاد نهادها، ساختارها و سازمان‌های کشورهای توسعه‌یافته می‌دانند و می‌خواهند از این طریق کشورها را به توسعه برسانند.

درواقع هدف بسیاری از نظریات و الگوهای توسعه، پیاده کردن نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، کشورهای توسعه‌یافته درون جوامعی است که اغلب حتی در ایجاد پیش‌نیازهای توسعه نیز مشکل دارند، بنابراین مشاهده می‌شود که اکثر این سیاست‌ها شکست می‌خورند و همچنان بسیاری از کشورها در توسعه نیافتگی باقی

است که اصطلاح کشورهای در حال توسعه چندان معنایی ندارد و کشورها یا دارای نظم دسترسی باز هستند یا دسترسی محدود. گروه اول کشورهای با شاخص‌های توسعه یافتگی هستند و گروه دوم، کشورهای بی‌توسعه هستند که در وضعیت توسعه‌نیافتگی قرار دارند و بین این دو چیزی وجود ندارد.

از منظر این دیدگاه تنها راه رسیدن به توسعه، حرکت از نظم دسترسی محدود به نظم دسترسی باز است. در واقع راهبرد توسعه باید بر اساس حرکت از نظم دسترسی محدود به نظم دسترسی باز باشد و کشورها زمانی توسعه یافته محسوب می‌شوند که نظم دسترسی باز در آنها شکل گرفته باشد.

باید توجه کرد که هر دو نظم اجتماعی دسترسی محدود و دسترسی باز در تعادل هستند. پس با اینکه کشورهای در حال توسعه می‌خواهند که از تعادل پایین نظم دسترسی محدود به تعادل دسترسی باز حرکت کنند به دلیل نیروهای متعادل کننده دائما با مشکل روبه‌رو می‌شوند. به همین دلیل است که کشورهای اندکی در دنیا توانسته‌اند این گذار را طی کنند و به تعادل دسترسی باز دست پیدا کنند.

باید توجه کرد که ساز و کار انتقال باید به گونه‌ای باشد که در نقطه شروع با منطق دولت طبیعی سازگار باشد. پس یک‌باره نمی‌توان منطق دسترسی محدود را دستخوش تغییر کرد و یک باره به سمت نظم دسترسی باز حرکت کرد. سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه گذار به سیستم‌های اقتصادی و سیاسی مبتنی بر رقابت محدود به باز هموار می‌شود؟

شرایط تغییر و نیل به توسعه

نورث شرایط لازم برای تغییر نظم اجتماعی را هم بررسی کرده و آنها را شرایط آستانه‌ای نامیده‌اند. در واقع شرایطی باید مهیا و در جامعه برقرار شود تا امکان حرکت بین انواع نظم‌های اجتماعی و در نهایت دستیابی به توسعه ایجاد شود. می‌توان گفت راه رسیدن به توسعه تحقق این شرایط آستانه‌ای است. بررسی تمام شرایط آستانه‌ای و راهکارهای تحقق آنها در اینجا ممکن نیست پس تلاش می‌کنیم تنها به اختصار به مهم‌ترین آنها اشاره کنیم.

نخستین و شاید مهم‌ترین شرط آستانه‌ای، حاکمیت قانون در همه جامعه به‌ویژه بین فرادستان است. روابط میان افراد اعم از افراد عادی و صاحبان قدرت و ثروت باید نهادمند شود، به گونه‌ای که امتیازات حالت شخصی و اختصاصی نداشته باشند و به شکل

از ابتدا تاکنون شاهد سه نوع نظم اجتماعی متفاوت بوده‌است. نخستین نظمی که شکل گرفت، نظم تاراج و جمع‌آوری غذا بود. در این نوع نظم که به پیش از تاریخ مکتوب بشر می‌رسد، انسان‌ها در دسته‌های بسیار کوچک حضور داشتند. دومین نوع نظم، نظم دسترسی محدود است. این نظم با شکل‌گیری تاریخ مکتوب بشر در حدود ۱۰ هزار سال پیش ظاهر شد. در این نظم اجتماعی، نظام اقتصادی دستکاری می‌شود تا از این راه رانت خلق شود به گونه‌ای که با توزیع این رانت خشونت کنترل و نظم حفظ شود. سومین نظم، نظم دسترسی باز است که بر «رقابت» در نظام‌های اقتصادی و سیاسی برای کنترل خشونت و حفظ نظم متکی است. این نظم اجتماعی نخستین بار طی انقلاب صنعتی، شکل گرفت و عمری کمتر از سه قرن دارد.

منطق نظم دسترسی محدود و باز

بر اساس چارچوب نظری نظم‌های اجتماعی، وظیفه اصلی دولت‌ها کنترل خشونت و برقراری نظم در جامعه است. در دولت‌های طبیعی برای حل مشکل خشونت یک ائتلاف غالب شکل می‌گیرد. این ائتلاف به اعضای خود امتیازاتی اعطا می‌کند و از این راه باعث ایجاد نظم و ثبات در جامعه می‌شود. همچنین این گروه از راه محدود کردن انواع دسترسی‌ها، رانت ایجاد می‌کند و از توزیع این رانت‌ها برای حفظ نظم در جامعه استفاده می‌کند. البته نظم دسترسی محدود دارای سطوح و انواع مختلفی است و هر جامعه‌ای می‌تواند در سطحی از آن قرار داشته باشد. در جوامع با نظم دسترسی باز برخلاف نظم‌های دسترسی محدود، ورود آزادانه به سازمان‌ها و نهاد‌های مختلف را حفظ می‌کنند و مانعی بر سر راه آن ایجاد نمی‌کنند. نتیجه اینکه، آنها رقابت در عرصه‌های مختلف بخصوص اقتصاد را به نمایش می‌گذارند. در واقع نظم‌های دسترسی باز، از طریق ایجاد و حفظ بازارهای رقابتی به کنترل خشونت می‌پردازند. بدین صورت که در نظم‌های دسترسی باز، بازارهای رقابتی سازوکارهای بازخورد قوی دارند که امکان خلق رانت را محدود می‌سازند و رقابت جایگزین رانت می‌شود. به زبان ساده در چنین جوامعی رقابت در عرصه‌های مختلف وجود دارد و این رقابت باعث قوام و ثبات جامعه می‌شود.

گذر از دسترسی محدود به باز

نورث معتقد است تنها جوامعی که به نظم اجتماعی دسترسی باز رسیده‌اند کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شوند و دیگر کشورها توسعه‌نیافته هستند. او بر این باور

اجتماعی جوامع داشت و از نگاه‌های تک‌بعدی و تک‌ساحتی اجتناب کرد. این همان ضعفی است که در کشور ما و بسیاری از کشورهای در حال توسعه وجود دارد. نگاه تک‌بعدی به توسعه اقتصادی و تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی مبتنی بر این نگاه منجر به شکست این جوامع در نیل به توسعه شده است.

نگاه نوین نورث به توسعه

بیشتر نظریاتی که در علوم اجتماعی، به‌ویژه اقتصاد مطرح شده‌اند نتوانسته‌اند به درستی فرآیند توسعه را تبیین کنند و فاقد نگاه چندبعدی به ساختارهای جوامع بوده‌اند. اما نظریه‌ای که از سوی داگلاس نورث و همکارانش مطرح شد یک نظریه منسجم درباره ساختارهای اجتماعی است که پیوندهای بین نظام سیاسی و اقتصادی را بررسی کرده است. این چارچوب که نقیصه نگاه تک‌بعدی را ندارد بر منطق نظم‌های اجتماعی دسترسی محدود و باز بنا شده است و توضیح می‌دهد که چرا تفاوت بنیادین بین رفتارها و عملکرد جوامع و وضعیت اقتصادی کشورها وجود دارد. ویژگی‌های این رهیافت سبب شده کاربرد زیادی در تحلیل مسائل کشورهای در حال توسعه پیدا کند و مورد توجه کارشناسان و تحلیل‌گران علوم انسانی قرار گیرد. به نظر می‌رسد این نظریه برای تحلیل وضعیت بسیاری از کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و معضلات آنها را مورد بررسی قرار دهد. نظریه نورث می‌تواند برای کشور ما هم که سال‌هاست درگیر مسأله توسعه است و هنوز با نقطه مطلوب فاصله دارد، مفید باشد. پس در ادامه به معرفی اجمالی این نظریه می‌پردازیم.

انواع نظم اجتماعی

داگلاس نورث و همکارانش به بررسی دلیل توسعه‌یافتگی جوامع پرداخته‌اند و ریشه آن را در ایجاد جامعه باز و رقابتی یافته‌اند. آنها نخستین نوع نظم اجتماعی را دولت طبیعی می‌نامند و ویژگی‌های آن را بیان می‌کنند اما نظمی اجتماعی که سبب توسعه کشورها می‌شود را نظم اجتماعی دسترسی باز می‌دانند. ویژگی مهم جوامع باز، محدود نبودن دسترسی در آنهاست. خلاف دولت‌های طبیعی که فقط گروه خاصی از امتیازات اقتصادی و سیاسی برخوردار می‌شوند در جوامع دسترسی باز همه مردم می‌توانند وارد رقابت شوند و از امتیازات اقتصادی بهره‌مند شوند.

بررسی آنها از تاریخ بشر نشان می‌دهد که بشر



که تغییر قواعد و ساختارها از رقابت محدود به رقابت باز، نمی تواند به صورت یکباره انجام و در یک مرحله در کل جامعه اعمال شود. بلکه قواعد بازی باید به مرور تغییر کند و تلاش شود در ابتدا در سطوح مختلف نظم دسترسی محدود حرکت شده و سپس نظم دسترسی باز ایجاد شود. این حرکت نیز باید از گروه‌های خاص و صاحبان قدرت و ثروت شروع شود و سپس به مرور در بین بدنه جامعه گسترش یابد. قطعاً چنین فرآیندی زمانبر و پرهزینه است و نیازمند اجرای شرایط آستانه‌ای در طول زمان و پرداخت هزینه‌های آن است.

جمع‌بندی

براساس نظریه نورث، ساختار اجتماعی و نحوه برقراری نظم است که سبب شکل‌گیری توسعه می‌شود. کشورهایی که بتوانند ساختار خود را براساس رقابت و دسترسی عموم افراد به رقابت و امتیازات ناشی از رقابت ایجاد کنند به توسعه دست پیدا می‌کنند. جوامعی هم که ساختار خود را براساس محدودیت در دسترسی به رقابت ایجاد کنند در نیل به توسعه ناموفق خواهند بود. بنابراین راه رسیدن به توسعه تغییر قواعد و ساختارهایی است که مانع از رقابت می‌شوند. برای تحقق توسعه ابتدا باید برای تغییر این شرایط اقدام کرد. یعنی باید با اجرای دقیق و صحیح قانون و دفاع از حقوق مالکیت، اجازه شکل‌گیری رقابت کامل و صحیح در جامعه داد تا از این طریق ساختارهای اجتماعی براساس رقابت شکل بگیرند و بستر توسعه ایجاد شود.

ادامه می‌دهند و این امکان را ایجاد می‌کنند که سازمان‌های قدرتمندتری به وجود آید. در واقع اهمیت دولت‌ها و سازمان‌های با عمر دائمی، به دلیل نقش آنها در حمایت از حقوق مالکیت و تضمین آن است. نقش پررنگ و برجسته حقوق مالکیت در توسعه اقتصادی است که ضرورت شکل‌گیری سازمان‌های با عمر دائمی را ایجاب کرده است.

در اینجا باید اشاره کرد که در فرآیند گذار، حقوق مالکیت و حاکمیت قانون در دو مرحله دگرگون می‌شوند. یعنی برای برقراری قانون و استحکام حقوق مالکیت باید از دو مرحله گذر کرد و در دو سطح تغییر رخ دهد؛ در مرحله اول حاکمیت قانون برای فرادستان تغییر می‌کند و به سمت تعریف حقوق آنها به شکل غیرشخصی حرکت می‌کند. یعنی همه فرادستان دارای حقوق یکسانی می‌شوند و تفاوتی بین امتیازات صاحبان قدرت و ثروت وجود نخواهد داشت. پس از اینکه حقوق این گروه به شکل غیرشخصی و قانونی تعریف شد، در مرحله بعدی حاکمیت قانون در کل جامعه گسترش پیدا می‌کند و مردم عادی نیز از حقوق مالکیت قطعی برخوردار خواهند شد. بنابراین گذار، زمانی رخ می‌دهد که اکثر مردم دارای حقوق تصریح شده و تخطی‌ناپذیر بوده و با تمام افراد جامعه به شکل غیرشخصی برخورد شود و به آنها اجازه دسترسی به سازمان‌های مختلف داده شود تا با رقابت با یکدیگر منافع خود را تأمین نمایند. تنها در صورت تأمین شرایط آستانه‌ای است که می‌توان به این گذار و حرکت به سمت توسعه امیدوار بود.

در اینجا لازم است به این نکته مهم اشاره کرد

غیرشخصی درآمده و به‌طور یکسان در اختیار همه افراد جامعه قرار داشته باشد.

نگاهی به کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد سیستم‌های مبتنی بر نظم دسترسی محدود، مشکلات زیادی در ایجاد حاکمیت قانون دارند و اجرای کامل و صحیح قانون در این کشورها با مشکلات جدی مواجه است؛ بنابراین اولین شرط آستانه‌ای، حاکمیت قانون در جامعه است، به‌طوری که برای حرکت به سمت نظم دسترسی باز و دستیابی به توسعه باید اجرای صحیح و دقیق قوانین را در اولویت اول قرار داد.

نورث معتقد است دومین شرط آستانه‌ای، پشتیبانی از سازمان‌هایی با عمر دائمی است. این شرط برخلاف حاکمیت قانون چندین واضح نیست و نیاز به توضیح و تفسیر بیشتری دارد. سازمان با عمری دائمی به زبان ساده به سازمانی گفته می‌شود که موجودیت حقوقی آن مستقل از هویت و شخصیت هر عضو آن باشد و پس از مدتی ماهیت آن تغییر و یا حتی منحل نشود.

معمولاً دولت‌ها و نهادهای شکل‌گرفته در نظم دسترسی محدود، دارای عمر نسبتاً کوتاهی هستند. این دولت‌ها، توانایی محدودی در معتبر ساختن تعهدات برای احترام به حقوق و قوانین دارند. اما دولت‌های با عمر دائمی می‌توانند از سازمان‌های با عمر دائمی و نهادهای دیگر حمایت کنند و تعهدهای جدی برای حمایت از آنها و حقوق مالکیت ایجاد کنند.

سازمان‌های با عمر دائمی، فراتر از عمر کسانی که آنها را به وجود آورده‌اند به حیات خود

سید محمد بحرینیان در گفت‌وگو با صنعت و توسعه

توسعه در تله روزمرگی

برگه‌ها و مقاله‌های پرینت‌شده و پراکنده از شمارش خارج است. با این همه بحرینیان به آسانی آنها را از هم تمییز می‌دهد و بارها در مصاحبه برای مستند کردن سخنانش به آن‌ها مراجعه می‌کند. این صنعتگر توسعه‌پژوه، بسیار شفاف و دقیق دلیل عقب ماندن ایران را از توسعه شرح می‌دهد و بعد می‌گوید که به گواه یافته‌های گروه مشاوران هاروارد ایران برای نیل به سوی توسعه به چه نیاز دارد؛ به گفته بحرینیان ایران به نهادی فراقوه‌ای نیاز دارد که کشور را به سوی توسعه رهنمون شود. این هم جز بار شد و توسعه صنعتی امکان پذیر نیست. او توضیح می‌دهد زمانی که اروپایی‌ها از راه صنعتی شدن با توسعه آشنا می‌شدند، ایرانیان از مسیر «مصرف» توسعه را شناختند و این گره کور همه عقب ماندن هاست. او بدون هیچ تعارفی می‌گوید که نخبگان کشور وظیفه دارند از نسل‌هایی که حق‌شان خورده شده حمایت کنند و برای نسل‌های آینده راه را هموار کنند.

مهناب قلی زاده
ساختمانی قدیمی، حول و حوش کریم خان؛ طبقه سوم. اینجا مردی میزبان «صنعت و توسعه» است که عمرش را در صنعت کشور سپری کرده است. صنعتگری که این اواخر بیش از صنعت، به توسعه توجه می‌کند. سال‌ها در اتاق‌های بازرگانی و کمیسیون‌های صنعت و مشاوره‌های دولتی و... حضور داشته اما آن قدر از این القاب و عنوان ناامید است که تاکید می‌کند، نیازی نیست در گفت‌وگو از هیچ کدام از این عناوین یاد شود؛ همین که بگویید «پژوهشگر توسعه» کفایت می‌کند. «سیدمحمد بحرینیان» ۶۶ ساله، بیشتر زمانش را در مشهد می‌گذراند و گاهی به تهران می‌آید؛ در یکی از همین روزها به مجله وقت گفت‌وگو می‌دهد. پیرمرد آبدارچی به استقبال می‌آید و مرا به اتاقی بسیار شلوغ راهنمایی می‌کند. تعداد



تاکنون بررسی‌های زیادی شده که چقدر منابع و سرمایه در راه توسعه کشور هدر رفته است؛ با این حساب به نظر شما توسعه را باید از کدام سمت و سو دنبال کنیم و چه راهی پیش روی ماست؟

ببینید؛ هر چقدر هم که گفته باشیم باز هم برای ردیابی مسیر توسعه بدانیم اگر بخواهیم اقتصادمان را فصل‌بندی کنیم، حداقل چهار سده از اقتصاد دنیا عقب هستیم؛ گرفتاری اساسی کشور به تقریباً سال ۱۸۲۸ میلادی بازمی‌گردد که به دلیل شکست‌های حقرات آمیز، قرارداد ذلت‌بار تر کمانچای را امضا کردیم. این بسیار مهم است که خوب به آن برهه از تاریخ نگاه شود؛ چرا که قرارداد خفت‌بار تر کمانچای یک بستر زمانی طولانی مدتی، موجب تشدید عقب‌ماندگی‌های مان شد و روحیات و عادات اجتماعی مردم کشورمان را به هم زد.

اما چرا این اتفاق روی داده است؟

چون در قرارداد تر کمانچای که بین ایران و روسیه تزاری منعقد شد، مجبور شدیم برای کالاهایی که روسیه تزاری به ما صادر می‌کند بیش از پنج درصد عوارض یا باج‌راه نگیریم؛ این قضیه در مقطع دیگری تشدید شد. قراردادی بین روسیه تزاری و دولت انگلیس در سال ۱۹۰۷ میلادی به نام قرارداد سن پترزبورگ منعقد شد، که ایران را به دو حوزه نفوذ تقسیم کرد. یک حوزه شمالی در اختیار روسیه تزاری و یک حوزه جنوبی در اختیار انگلیس. پیش از این‌ها روسیه تزاری - چون با اروپا ارتباط پیدا کرده بود - برخی صنایع را در کشور خودش

انحای مختلف دخالت می‌کردند. در سال ۱۹۰۷ وقتی قرارداد سن پترزبورگ بسته شده همین امتیاز را انگلیس‌ها هم گرفتند. آنها هم به نوعی تاجر باشی را داشتند.

پس بریتانیا هم از این روند نمونه برداری کرد...

از این قضیه حتی دولت‌های دیگر هم سوءاستفاده کردند؛ یعنی دولت‌های بلژیک و فرانسه از این قضیه سوءاستفاده کردند؛ آنها هم حق کاپیتولاسیون تجاری را خواستند، گفتند ما هم باید امتیازی را داشته باشیم.

خب؛ از همه این‌ها چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

نکته اساسی همین جاست؛ آنها توسعه را با گسترش صنایع و رشد صنعتی شروع کردند؛ کشور خودش را پیش بردند، رشد را ایجاد

راه‌اندازی کرد. اتفاقی که رخ داد این بود که بازار مناسبی پیدا کردند و آن بازار هم بازار ایران بود. مقابل ما کالاهای کشاورزی ساده یا مواد اولیه برای تولیدات آنها را، آن هم با اختیار تعیین عوارض بیشتر برای منافع خودشان را صادر می‌کردیم. برای اینکه بتوانند اقتدار خود را در مسائل تجاری تحکیم کنند، عواملی را در ایران کشور کاشتند که به گمان من روحیه آن عوامل هنوز در ایران باقی است. اینها اسم‌شان «تاجر باشی» بود که احمد اشرف در کتابش با مستندات بسیار زیاد و دقیق این موضوع را باز کرده است. این تاجر باشی‌ها عوامل دولت روسیه و تحت تابعیت آنها بودند؛ بیرق روسیه بالای سرشان بود و هیچ‌کس نمی‌توانست به این‌ها تعرضی کند. براساس قرارداد تر کمانچای روس‌ها می‌آمدند و به

کردند و منابع و ثروت اندوختند؛ اما ما را مجبور کردند با «مصرف»، این کار را انجام دهیم. در نتیجه کشور ما با ترویج و نهادینه شدن روحیات مصرفی بسیار شدید، بر اثر تبعات این قراردادها ننگین، نتایج مدرنیته را در شکل مصرف و با تصور ذهنی، به عنوان علائم توسعه یافتگی شناختیم همان گونه که در حال حاضر هم مثلاً عمران صرف را توسعه قلمداد می‌کنیم. در واقع مصرف بیمارگونه مهلك در کشور، کم‌کم بنیادین و نهادینه شد و بعد هم که نفت پیدا شد دولت‌های استعمارگر با استفاده از آن غرایض ما را شکل دادند. برای مثال و ذهنیت یافتن در این باره، جالب است که محتوی روزنامه اطلاعات بینسال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ را بررسی کنیم. این کنکاش نشان می‌دهد نسبت ورود خودرو به کشور، در قالب میزان ارزش قرانی که ما برای واردات خودرو دادیم به کل واردات از ۱/۳ درصد به فاصله سه سال به ۵/۶ درصد می‌رسد. این اتفاق نشان می‌دهد که ایران بازار مصرف بسیار مناسبی است؛ از سوی دیگر جایگاه ایران در سطح جغرافیایی جهان نشان می‌دهد، جغرافیای فوق‌العاده‌اش باعث شده در گذر زمان همیشه مورد تهاجم باشد؛ این جغرافیا برای اینکه ما بتوانیم بازار مصرفی خوبی هم باشیم، اثرگذار است. اگر دقت کنید نخستین راه‌آهن‌های ایران از جنوب به شمال راه‌اندازی شد، نه مثلاً از شرق به غرب و این نکته مهم است و باید به آن توجه شود. مدرس به این قضیه توجه کرده بود که می‌گفت ما در ایران حامل مصرف هستیم نه ایجادکننده صنعت و اقتصاد؛ اگر راه‌آهن را از شرق به غرب می‌کشیدیم ارزش افزوده می‌آمد و رد و بدل می‌شد، اما از جنوب به شمال کشیده شده که بعدها هم در جنگ جهانی مورد سوءاستفاده قرار گرفت. ایران در واقع حامل مصرف است. به این‌ها باید حتماً نفت داشتن را هم اضافه کنید؛ چرا که هر صنعتی که در کشور در حال شکل‌گیری یا رشد بود، از سوی همان تاجرباشی‌های پیش‌گفته هدف نابودی قرار می‌گرفت. برای نمونه پارچه‌کازرونی می‌خواست رونق بگیرد، انگلیسی‌ها از جنوب پارچه وارد می‌کردند؛ چون خودشان نساجی داشتند. تاجرباشی‌ها می‌آمدند و این‌ها را با قیمت دمینگ شده می‌خریدند، ورود کرده و صنعت نوپا را بیچاره می‌کردند.

اما در ایران انقلابی مانند مشروطه وجود داشت که می‌توانست نقطه عطفی برای تلاش ایران در مسیر توسعه باشد؟

واقعیت این است که دولت مدرن هم که آمد در این زمینه خیلی تلاش کرد ولی یک مشکل اساسی وجود داشت؛ یعنی جدای این مسائل از نظر من یک مشکل اساسی داشت و

آن اینکه هرگز نخبگان یک حوزه را در محل تصمیم‌گیری آن حوزه قرار ندادیم؛ بلد نبودیم، یاد نگرفتیم که نخبگانی را بگذاریم که برای اقتصاد تصمیم بگیرند. به‌ویژه از ۱۹۱۷ به بعد که روسیه تزاری می‌رود، فضای تنفس برای ایران باز می‌شود. انقلاب کمونیستی شوروی اتفاق می‌افتد اما واقعیت این است که اکنون هم عوامل و ریشه‌های آن دوران هنوز باقی مانده است؛ حتی در دوران مشروطیت بعضی از این‌ها به کشور خیانت می‌کردند و نام انقلابیون مشروطه را به روس‌ها می‌گفتند و آنها را اعدام می‌کردند. دوران پس از جنگ جهانی دوم را که نگاه می‌کنیم اشتباه محرز ما از آنجا شروع شده است.

اما این اشتباه مهلکی که شما از آن یاد می‌کنید چیست؟

”

باید نهاد متمرکزی به وجود آورد که مستقل از دولت‌ها باشد. آن نهاد باید بتواند مستقل از همه قوای داخلی آن کشور برای موضوع توسعه و اقتصاد تصمیم بگیرد

در سال ۱۳۰۸، یک نفر مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات می‌نویسد به این مضمون که کشورهای اروپایی صندوقی درست کرده‌اند تا دولت‌ها به شرکت‌هایی که به وجود می‌آیند، کمک کند و نگذارد این‌ها ورشکسته شوند؛ چون می‌دانند در دوران شروع‌شان این‌ها احتیاج به کمک دارند و باید به آن‌ها کمک شود تا محصولاتشان را در بازارهای جهان بفروشند.

شبه صندوق توسعه یا حساب ذخیره؟

اما ببینید که این برای ۹۰ و خرده‌ای سال پیش است و ما هنوز در ایران گرفتار نگاه کوتاه‌مدت دولت‌ها و تصمیم‌گیرندگان در زمینه اقتصاد، هستیم. گروه‌ها وارد برای کمک به طراحی و تدوین برنامه سوم عمرانی به ایران آمده بودند، این وضعیت را برای ما روشن می‌کند که ما باید چه می‌کردیم؟ همان گروه مشاوران هاروارد که بین سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ در ایران بودند، ما را خوب شناختند. می‌خواهم خیلی جدی دقت کنید که آن‌ها در سال ۱۳۳۷ نکاتی را بیان می‌کنند که امروز هم درگیری‌های ما همان

است.

خب؛ آن‌ها راه‌حلی هم داشتند؟

آن‌ها دریافتند و اعلام کردند که کشورهای چون ایران نمی‌توانند از مسیری که کشورهای توسعه یافته رفته‌اند، در مسیر توسعه گام بردارند؛ یعنی آن الگوها، کشورهایی چون ایران را زمین‌گیر می‌کند. این گروه آن زمان تشخیص داد که باید در ایران نهادی درست شود که مستقل از دولت‌ها برای توسعه تصمیم‌گیری کند.

منظور از اینکه یک نهاد مستقل از دولت‌ها شکل بگیرد این است که خود دولت بانی تشکیل آن نهاد باشد؟

خیر. اینجا نقطه‌ای است که باید حاکمیت قدم پیش بگذارد؛ یعنی قوای مجریه، مقننه و قضاییه؛ چرا که آن‌ها دریافتند که ما از نظام‌ها و نهاد‌های بین‌المللی کپی برداری می‌کنیم، دولت مدرن در ایران شکل نگرفته و به‌وجود نیامده است. به قول استاد داوری اردکانی مشروطه ناپخته ماند، به عبارتی ما ساختارهای ظاهری دموکراسی و مدرنیته را کپی کردیم، اما آنها را شکل ندادیم. پس بعدها و به تدریج در دام‌های «شبه دموکراسی» در اقتصادمان گرفتار شدیم. مشاوران هاروارد به دقت توضیح می‌دهند که «پیش از پیش یقین کردیم که جامعه سنتی که ایران نمونه آن است، باید راه ویژه و احتمالاً پیچ در پیچ خود را در فرآیند پیشرفت و توسعه طی کند. بیمارهای این جامعه را به سختی می‌توان با نسخه‌هایی درمان کرد که مختص شرایط جوامع توسعه یافته غرب است. یعنی مثلاً اصول منحنی فیلیپس را اینجا نمی‌توانید پیاده کنید، اگر هم پیاده کنیم مرتب شکست می‌خوریم؛ کم‌اینکه به‌شکل مرتب با پاسخ‌ها و نتایج ناکارآمد در اقتصاد مواجهیم.

یعنی شما وقتی بستران نامناسب است نمی‌توانید در اقتصاد قاعده‌گذاری کنید؛ بعد می‌گویند: در این جامعه این قدر نهاد‌های تو در تو است، این قدر در کار هم ورود پیدا می‌کند که شما نمی‌توانید هیچ کسی را مسوول قضیه بدانید. آن‌ها سپس یک راه‌حل می‌دهند: وقتی در چنین کشورهایی قرار داریم باید نهاد متمرکزی به وجود آورد که مستقل از دولت‌ها باشد. آن نهاد باید بتواند مستقل از همه قوای داخلی آن کشور برای موضوع توسعه و اقتصاد تصمیم بگیرد. شاه این را نپذیرفت؛ اما کشورهای مختلف گروه هاروارد را دعوت می‌کردند؛ آن‌ها پیش از ایران به پاکستان رفته بودند و پس از ما به کشورهای دیگر از جمله به کره جنوبی رفتند. زمانی به کره رفتند که ایران برنامه سوم عمرانی را - پیش از انقلاب - اجرا می‌کرد، آن‌ها تازه در تدارک برنامه اول بودند. اکسیر پیشنهاد گروه هاروارد به سرعت از سوی

نقطه متمرکز شوید.

پرسش من همین است؛ آن نقطه کجاست؟

این خیلی مهم است. اشراف و دانش کافی برای بسیاری از آنان وجود نداشته است؛ هر چند که اقدام‌های درخشانی بین سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ و ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ انجام شد و کشور به تصمیم‌های کارشناسی این دوران‌ها مدیون است و گرچه باید آن دوران‌ها را هم نقد کرد ولی خود آنان از جایی که بیشتر یکدست بودند و به میزهای خود شخصیت می‌دادند، شرافتمندانه بیان کرده‌اند که ما بلد نبودیم و کورکورانه سعی کردیم یاد بگیریم. برای درک شرایط آن زمان و آنچه گذشت می‌توانید به خاطرات شفاهی دکتر علی‌نقی علیخانی مراجعه کنید؛ اما در مجموع دکتر «مسعود کارشناس» به زیبایی توضیح می‌دهد که متأسفانه ما روی صنایع با فناوری پایین متمرکز شدیم... با این همه باید بدانیم، ایران به قطع باید برای توسعه از مسیر رشد صنعت پیش رود، گرچه باید با خرد جمعی نخبگان زمینه‌های بنیادین را تحلیل و تبیین کرد؛ ولی به گمان کارشناسی من هنوز هم اساس توسعه صنعتی، ماشین‌آلات تولیدی است. زمانی که صنایع کشور راه افتاد و تولید کرد، تقاضا هم بیشتر می‌شود، ثروت جامعه بالا می‌رود، GDP بالا می‌رود و تقاضا هم به وجود می‌آورد، حالا باید ماشین تولید کند. پس از این‌ها به فعالیت‌هایی که می‌تواند باز توزیع منابع را در جامعه اداره کند، نیاز است؛ این مهم است. باید در این مرحله برای تولیدمان بازار پیدا کنیم. حالا باید یک یادو صنعت را برگزینیم.

شما از نهادی فرا قوه‌ای سخن می‌گویید که باید موضوع توسعه را اداره کند؛ آیا ما می‌توانیم بگویم ستاد اقتصاد مقاومتی هم در شکل و شمایل همین نهاد است؟

خیر اصلاً نمی‌توانیم؛ تازه این اقتصاد مقاومتی هم با این وضع کنونی به دلیل برداشت ناصحیحی که از آن کرده‌اند و به گمانم هدف رهبر انقلاب هم نبوده است نمی‌تواند راه به جایی ببرد. اقتصاد مقاومتی یعنی آنجایی که گوی کشور گرفته‌اند. مقداری وظایف که منطقی در زمره وظایف عادی روزانه دستگاه‌ها و تکراری همان اشتباهات گذشته به شکل و شمایل پروژه‌هایی تحت این نام ردیف و منتشر شده است.

پس مادر موقعیت فعلی نیاز داریم نهادی که شما به آن اشاره کردید شکل بگیرد و بعد اولویت روی توسعه صنعتی باشد و صناعی که...

در جهان صنایع را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: یکی فناوری بالا، دوم فناوری متوسط

که چرا که دانش دو وجه دارد؛ نظری و کاربردی. مادر بخش کاربردی اصلاً دانشی نداریم.

اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و توسعه‌پژوهان درباره این که «ما چگونه ما شدیم؟» سخنان بسیاری گفته‌اند؛ پرسش کنونی اصلی این است که اکنون ما باید چه کنیم؟ اگر بخواهیم به سمت توسعه و مقدم بر توسعه به سوی رشد اقتصادی گام برداریم، باید کدام مسیر را طی کنیم؟ آیا آن مسیر، توسعه صنعتی است؟ اگر بله کدام صنعت؟

بخش مهمی از مشکلات موجود، هم در زمینه نظام اقتصادی کشور و هم در بقیه بخش‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی ما، برداشت نداشت گرفته از درک، برداشت و کاربرد ناصحیح و نامناسب واژه‌ها بوده است که بر اثر روند توسعه جهانی و مبتنی بر زیربنای شکل گرفته آن



صنعت خودروی ما ناکارآمد شده که دلیل موثر آن ناتوانی برخی از متولیان صنعتی در دولت‌ها و اثرات ذی‌نفعان در تصمیمات اقتصاد کلان می‌باشد، و نه ناتوانی کارشناسان شایسته جوان و متخصص این مرز و بوم

توسعه به کشور ما ورود پیدا کرده، بدون این که در کشورمان بسترسازی‌های لازم و الزامات نهادی و ساختاری متناسب و مکمل آن فراهم شده باشد، به عبارتی ما طوطی‌وار آنها را کپی و تقلید می‌کنیم. بر اثر القائات بیرونی و بعد هم بدفهمی و کم‌دانشی، واژه‌هایی را که نفهمیدیم مرتب در بوق و کرنا تکرار می‌کنیم؛ با همین کردارها این کشور را در زمینه اقتصاد به باتلاق کشاندند. انتخاب‌های تصمیم‌گیران اقتصادی همبسیار بد، اگر فرضاً قائل به آن باشیم که در سیاست‌گذاری آگاهی و تسلط داشته‌اند، بوده است. مثلاً برای رسیدن به توسعه آمده‌اند و در ۲۶ مورد اولویت تعیین کرده‌اند؛ یعنی اصلاً معنی واژه «اولویت» را درک کرده‌اند؟ وقتی می‌خواهید توسعه پیدا کنید، باید به این واقعیت اشراف می‌داشتند که برای ۲۶ رشته نه متخصص داریم، نه سرمایه، نه دانش و فناوری‌اش را. در نتیجه شما باید خرده‌دانش‌های تان را روی هم بگذارید و در یک

نخبگان کره جنوبی درک شد. وقتی ژنرال پارک قدرت گرفت، نهادی به نام «EPB» (هیات برنامه‌ریزی اقتصاد) درست کردند؛ آن‌ها تاکید کردند همه وزارتخانه‌ها باید گوش به فرمان آنها و تنها مطیع اوامر آنها باشند؛ این نهاد هر تصمیمی می‌گرفت نه مجلس اجازه ابراز نظر داشت، نه دولت و نه حتی قوه قضاییه، آنها دقت می‌کردند چه کسی برای چه کاری توانایی دارد و تنها از او استفاده می‌کردند.

این باعث نمی‌شود این نهاد قدرت بگیرد و به نوعی خودش منشأ رانت شود؟

اتفاقاً این نهاد منشأ رانت بود و قدرت داشت، اما منشأ فساد نه. دقت کنید که رانت در مواقعی این چنینی منشأ فساد نمی‌شود. برای نمونه آن‌ها برنامه‌ریزی کردند تا کارخانه‌ای به نام «پوسکو» برای تامین و تغذیه مواد صناعی که برای راهبرد توسعه خود «انتخاب و تمرکز» کرده بودند، تاسیس شود؛ از کجا شروع کنند به کجا ختم شود. این نهاد برای توسعه کشور خود تنها از یک چشم‌انداز برای بیش از ۵۰ سال تبعیت کرد، بدون رویاپردازی‌های غیر واقعی؛ «از کشوری با پشتوانه و استخوان‌بندی استخوان‌بندی صنعت مدرن تبدیل شود». دقت کنید که این یعنی کره از سال ۱۹۶۱ که روند توسعه را شروع کرد تا سال ۲۰۱۰ و با وجود تغییر دولت‌ها و مواجه شدن با تغییرات متعدد در اقتصاد جهانی، ثبات قدم خود را تغییر نداد. این دقیقاً همان روندی بود که ایران در کمال ناآگاهی طی نکرد و تاسف‌آور اینکه با تغییر هر دولت و حتی هر مجلس، گرفتار تغییرات گاه‌بنایدین خسارت‌بار و مهلک در اقتصادمان می‌شویم. تایوان، سنگاپور، مالزی و بعد هم چین همان راه را رفتند. برای نمونه حتی حزب کمونیست چین، با تاسیس نهادی همین مسیر را از سال ۱۹۸۲ میلادی طی کرد.

برای توسعه شما نمی‌توانید به مزیت نسبی تکیه کنید؛ مزیت نسبی فکر استعماری است. درست برای همین است که وزرای صنعت کشور از برنامه نخست توسعه پس از انقلاب تا امروز باید بیایند و توضیح دهند که چرا صنعت ایران هیچ تکانی نخورده است. هوای وی چند سال است هوای شده است؟ پنج سال. سامسونگ چطور؟ ۱۰ سال. ما چه کردیم؟ هیچ چیز قابل عرضه و افتخاری در زمینه محصولات صنعتی به جهان نداریم. وزرای صنعت همه سال‌های گذشته باید بیایند و پاسخ بدهند؛ این همه منابع ارزی برای کشور فراهم بوده است. شما در کشور چه کاره بودید؟ براساس قانون اساسی، شما مقابل تصمیم‌های دولت مسوول هستید. مشکل این است که در برهه‌ای از تاریخ، و مدعی شدیم دانش داریم؛ اما امروز درمی‌یابیم

ما چون اقتدار و دانش کاربردی مکفی در زمینه اقتصاد ندارند، برخلاف زمینه‌های سیاسی و امنیتی، گاهی با به کارگیری واژه‌های پوپولیستی از زبربار وظایف اساسی خود شانه خالی می‌کنند و منابع ارزشمند و کمیاب کشور و محرومان را هدر می‌دهند. اکنون هم که با پله‌گی و بی‌تصمیمی در زمینه اقتصاد، بازار ایران از هر سو مورد تهاجم است. حالا اگر تحلیل عمیق مسیرهای احتمالی بقای «تاجر باشی‌ها» و نفوذ ذی‌نفعان در اقتصاد کلان کشور صورت پذیرد، می‌توان با پدیدار کردن اشتباهات نابود کننده و از روی حسن نیت برای آحاد ملت، به سادگی مسیر پیشرفت و ترقی را برای کشور فراهم کرد. باید در چند اولویت دیگر نیز با برهم‌افزایی خرده‌دانش‌های نخبگان کشور و استفاده از خرد جمعی آنان، مذاقه کرد و با استفاده از اصل «انتخاب و تمرکز» عمل کرد. با انتخاب اصل «تفاق و تصادف» راه به جایی نخواهیم برد.

نکته بسیار مهمی که گمان می‌کنم باید ذکر شود این است که عموم دولت‌های ایران - اگر چه باید اعتراف کرد که نه همه آنها - رو به بخش‌های مولد و به‌ویژه صنعتی آن نبوده و نیستند بلکه برعکس پشت به تولید می‌باشند؛ به ویژه از برنامه اول توسعه باشاخاص‌های متعددی می‌توان این واقعیت را نشان داد، از حوصله این مصاحبه خارج است که رو به تولید نبودن قابل مشاهده است. دولت رو به تولید، نوع عملکردش متفاوت است و اگر فرصتی فراهم شد به تنهایی در یک مصاحبه باید آن را تشریح کنم. منابع بسیار زیادی در این کشور به دلیل ندانم‌کاری مدیران اقتصادی هدر رفته و همچنان می‌رود.

درباره خودرو و واقعا دست حمایت دولت...

اتفاقا اصلا این گونه نیست؛ چون معنی حمایت را تسلط ندارند. شما تعرفه را بالا بردید، واردات همچنان با قدرت انجام می‌شود؛ کره می‌خواهد حمایت کند؛ می‌گوید ۲۵ سال واردات خودرو ممنوع است و فقط تنها این حمایت نبوده، بلکه در انسجام با راهبرد توسعه انتخاب شده انواع متنوع دیگر حمایت‌ها صورت پذیرفته و نظارت جدی و سهمگینی هم بر آنها هم زمان وجود داشته است. حتی دولت آمریکا در هنگام بحران مالی جهان، که برخی از واسطه‌گری‌های مالی را رها نمود تا به مرگ برسند، صنایع خودرو و خود را کاملا حمایت کرد. پول در اختیار خودروسازانش گذاشت و سهم‌شان را هم گرفت؛ اکنون که سودآور شدند، سهم را به خودشان برگردانده است زیرا هوشمندانه و آگاهانه می‌داند که این صنعت در حساب‌های ملی‌اش چه اثراتی دارد و بسیاری از شاخص‌های اثرگذار دیگر؛ برعکس اینجا

نهادی نیاز دارد که فراقوه‌ای عمل کند؛ به نظر شما این نهاد باید چه صناعی را برای رشد اقتصادی، محور قرار دهد؟

به قطع نیاز به اطلاعات، داده‌ها و آمارهایی است که در کشو مسوولان کشور وجود دارد و گاهی محرمانه هم شده و از صورت‌های آماری کشور حذف !!! می‌شوند، مثلا واردات فرآورده‌های نفتی همچون بنزین یا گازوئیل، ۱۴/۵ درصد سهم وزارت نفت از ارزهای حاصل از صادرات نفت، شاخص واسطه‌گری‌های مالی در گزارش‌های بانک مرکزی در شاخص بهای تولیدکننده (PPI) و قس علیهذا. اما یکی از این صنایع به قطع باید ماشین‌سازی‌های تولیدی باشد، گرچه نوع آن باتوجه به زمان حاضر توسعه یافتگی جهان پیشرفته باید با

بالا، سوم فناوری متوسط پایین و چهارم فناوری پایین؛ اما چرا ما اکنون در دنیا از نظر اقتصادی ارزش قابل اعتنایی از نظر صادرات نداریم؟ ما در تجارت جهانی عددی نیستیم، سهم ما در تجارت جهانی حتی با نفت‌مان سهم دندان‌گیری نیست که برای محاسبه و اعتنای جهانیان قابل توجه باشد. سهم ما در سال ۲۰۱۵ میلادی از تجارت جهانی ۰/۳۵ درصد است که ۱۱ دهم درصد آن هم تجارت نفت و فرآورده‌های نفتی است، از مابقی هم حدود ۱۴ دهم درصد آن خام‌فروشی پتروشیمیایی و مواد خام معدنی می‌باشد. بقیه هم روده، پسته، زیره، کشمش، فرش دستباف و یا ماشینی و امثالهم می‌باشد. ایران نقش بازیگر در اقتصاد جهان ندارد. از همین‌رو همه وزرای اقتصادی



خرد جمعی نخبگان تحلیل، تبیین و انتخاب شود. دوم باید صنعت خودرو باشد ولی نه با ۵۲ شرکت موجود دارای پروانه بهره‌برداری خودرو سازی سبک و سنگین که قطعا ۹۵ درصد آنان با صوری و پوششی برای واردات هستند یا مونتاژ کار و ۲۱ شرکت خودرو سازی سبک و سنگین در دست اجرای یا در حال احداث که همگی هم از وزارت صنایع و معادن! مجوزهای خود را دریافت کرده‌اند. البته در بسیاری از رشته‌های صنعتی توسط همین سازمان‌های متولی با چنین تصمیم‌گیری‌های مهلک روبرو می‌باشیم، مثل تعداد واحدهای تولید کننده مرغ گوشتی یا تعداد شرکت‌های هواپیمایی و امثالهم. متاسفانه مشخص نیست که با چه عقل سلیمی مبادرت به این امر کرده‌ایم؟ از همین رو می‌باشد که گفتمان رودر روی پیش گفته نیاز بسیار موثر برای تعالی آینده کشور است. برای کشورمان به دو یا سه خودروساز بیشتر نیاز نداریم. مشکل این است که ما انحصار را کفر ابلیس می‌دانیم و دولت‌های

کشور چنانچه بپذیرند به یک گفتمان دوسویه با نخبگان روی بیاورند، کشور با درک شرایط بخش اقتصادی، امید توانایی توسعه یافتگی در ملت زنده و بازگشت اعتماد و آمادگی برای فداکاری را می‌توان مجددا انتظار داشت. سخنرانی و جلسات مونولوگ نه تنها حقایق را روشن نخواهد کرد بلکه بیشتر در ناتوانی‌ها غرق‌مان می‌کند. ایران به چهار دلیل در جهان شناخته می‌شود؛ نخست قدرت سیاسی؛ یکی از قدرت‌های موثر سیاسی هستیم که این هم به دلیل کار امثال من و وزرای و دولت‌ها نیست؛ این برای خون‌شدهای جنگی است که به ما تحمیل شد. دوم قدرت امنیتی ایران است. دیگر مورد اینکه کشور ما قلب جهان از نظر جغرافیایی است. چهارم هم اینکه ایران مصرف‌کننده عطش‌وار و نمایش محصولات و خدمات خارجی در قالب واژه فریبانه توسعه، بازار خوبی برای کالاهای آنان است؛ نفت را از ما می‌گیرند و کالای‌شان را به ما می‌فروشند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که ایران به

رایج بوده، نگاه منقطع و بریده شده‌ای است که شوک درمانی و تغییرات قیمتی را زیربنای تمام اصلاحات و تخصیص بهینه منابع در کشور می‌داند، که نمونه بارز آن رادر هدفمندی یارانه‌ها و یا بعضاً دفاع از افزایش نرخ ارز جهت افزایش صادرات مشاهده می‌کنیم.

این خطا و خطاهای متعدد دیگری را از قبیل بحث رقابت که متاسفانه امروز ما به شدت در کشور شاهد تکرار و تاکید بر آن‌ها هستیم، خطاهایی هستند که می‌توان علی‌مختلفی را برای آن‌ها برشمرد که یکی از آن‌ها ضعف و فقر نظری کاربردی و عدم درک صحیح از مفاهیم منتقل شده از کشورهای توسعه یافته به کشور ما بوده است. اما علاوه بر این موضوع همانطور که پیش‌تر نیز اشاره کردم، منافع عده‌ای از ذی‌نفعان صاحب قدرت و ثروتی در جامعه که متاسفانه تریبون‌های مختلفی نیز در اختیار دارند، در نبود یک درک و فهم صحیح و فقر نظری موجود، از فرصت استفاده کرده و با دفاع از این تفکرات و با بر چسب‌زنی بر طرفداران تولید واقعی در کشور، منافع کلانی را در این میان به جیب زده و می‌زنند. در پایان مصاحبه اجازه می‌خواهم از نقل قول یکی از اقتصاددانان شهیر و بزرگ جهان به‌ویژه در اقتصاد توسعه، یعنی آلبرت هیرشمن، برای خوانندگان استفاده کنم؛ نقلی که نشان می‌دهد چرا کشورهای عقب‌مانده در اقتصاد بدین گونه تصمیم‌گیری می‌نمایند و با مطالعه آن طرز رفتار بسیاری از دولت‌های کشورمان را می‌توانند درک و تبیین کنند؛ «واقعیت امر احتمالاً این است که دولت‌ها خیلی تمایل ندارند که در فعالیتهای توسعه‌ای جدیدی وارد بشوند که محصول‌شان باید به بازار عرضه شده و به فروش رسند، زیرا با وجود اینکه چنین سرمایه‌گذاری‌هایی می‌توانند شکوفا بشوند (و از دکتترین رشد متوازن تبعیت نکنند)، ممکن هم هست باعث زیان‌های مفتضحانه‌ای شوند؛ بدین سبب دولت‌ها به‌هیچ‌وجه مشتاق این نیستند که عملکردشان را به محک آزمون بازار بسپارند؛ بنابراین به یک دولت فوق‌العاده با انگیزه و ریسک‌پذیر و غیرمعمول کارآفرین نیاز است تا به جای همان پروژه‌های بندرگاه و بزرگراه‌سازی‌اش، در فعالیتهای تولیدی بدیع وارد بشود. بزرگراه‌ها هیچ وقت شکست نخورده و به پروژه‌های شکست خورده بدل نمی‌شوند و از آنجایی که معمولاً حفظ و نگهداری هم نمی‌شوند، می‌شود آنها را دوباره و چند باره ساخت و از این رو مجرای ایده‌آل برای هزینه کردن وجوه دولتی بوده و به طور کلی مستلزم هیچ ریسکی نیست و در عموم موارد حتی یک مقدار حداقلی تلاش فکری و ذهنی هم نیاز ندارند».

پیش از این خدمت‌تان عرض نمودم که روی این موضوع و راهبرد، توسط نخبگان و با استفاده از خرد جمعی باید فکر شود. صنایع ارتباطی را نیز بسیار موثر می‌دانم، ولی اینها نیاز به آمارها و داده‌های علمی دارد که نخبگان باید بنشینند و با استفاده از مجموعه اطلاعاتی که احتمالاً بسیاری از آنها داخل کشوری بعضی از وزراست و در اختیار عام نیست و یا گاهی محرمانه می‌شود، دیده شود، این استفاده از تحلیل نخبگان را، رهبری معظم انقلاب بارها و من جمله در جلسه مورخ ششم شهریور سال ۹۰ با دولت قبلی بیان فرموده‌اند. باید این آمار و ارقام را با نخبگان بحث بکنیم، همانطور که اشاره کردم راه نجات کشور از توسعه صنعتی می‌گذرد، درباره نوع صنایع هم مجدداً می‌گویم، صنعت ماشین‌آلات به عنوان، یکی از صنایع مادر و دارای اولویت، مورد توجه قرار گیرد که قبلاً هم توضیح داده‌ام. امروز مشاهده می‌شود کشورهای که اهمیت آن را درک کرده و در پی تقویت این صنعت بوده‌اند، تاب‌آوری بیشتری مقابل تکنانه‌های مختلف دارند. به نوعی می‌توان گفت اقتصاد آنها مقابل شوک‌های مختلف داخلی و یا خارجی مقاومت بیشتری دارد. درباره رشته‌های فعالیت‌هایی مانند گردشگری، آی.تی یا ساختمان و... هم باید گفت که بدون برنامه و استراتژی مشخص و صحیحی جهت توسعه صنعتی در کشور و عدم موفقیت لازم و کافی در این حوزه، فعالیت‌هایی چون گردشگری، آی.تی یا ساختمان، راه‌حل بلندمدت برای توسعه پایدار و خروج از بحران‌ها و حفظ بلندمدت اقتدار و امنیت ایران در جهان نیست. این از راحت‌طلبی دولت‌های مختلف و سودهای کلان فراوان ذی‌نفعان صاحب قدرتی است که دائماً این نوع راه‌حل‌ها را برای خروج از مشکلات و بحران‌ها در کشور پیشنهاد می‌دهند. ذی‌نفعانی که منافع آن‌ها در نه تولید واقعی و صنعت‌های با فناوری بالا، بلکه در دلالی، واسطه‌گری، خام‌فروشی و واردات نهفته است.

اما درباره این که عده‌ای عنوان می‌کنند که کدام زمینه فراهم‌تر است، باید گفت که صرف مزیت نسبی و فراهم بودن و یا سهل‌الوصول بودن شرایط نباید مبنای تصمیم‌های ما جهت ماندگاری و بقا در عرصه‌های جهانی باشد. ما باید بنگریم مسیر حرکت تکامل در جهان به کدام سو است، چه صنایعی ماندگاری و بقای ما را در عرصه جهانی تثبیت و تقویت می‌کند و بر قدرت و میزان تاب‌آوری ما می‌افزاید و بر اساس آن تصمیم به ورود به بخش و یا بخش‌ها بگیریم.

یکی دیگر از خطاهای فاحشی که متاسفانه سال‌ها میان کارشناسان و تصمیم‌گیران کشور

پول جاری مثلاً منابع حاصل از پیش‌فروش که دارای بهره نیز می‌باشد، یا مثلاً با استفاده از منابع موسسات قرض‌الحسنه، که بهره‌های آن به ۳۰ درصد حتی بالاتر هم می‌رسد! مثلاً شرکت ایران خودرو برای تامین مالی خود باید تهیه نماید و کک دولت‌ها نیز نمی‌گزد، نمیدانم دولت‌ها متوجه هستند دارند چه می‌کنند؟! چه حمایتی کردند؟! جلوی واردات را گرفتند؟! ما امروز چند برند داریم؟ اجازه بدهید صریحاً و بدون تعارف بگویم، واقعیت این است که فهم صحیحی از مسائل و آینده‌نگری در تصمیم‌گیران اقتصادی کشورمان وجود ندارد، دانش کافی هم نداریم و مسوولان اقتصادی هم هیچ‌گاه در خسارت‌هایی که بر اثر تصمیمات آنها به کشور وارد می‌نمایند پاسخگو نیستند. همین پروژه لوله‌کشی گاز به پاکستان را ملاحظه کنید که چه تبلیغاتی در زمان‌ها و دولت‌های مختلف روی آن صورت پذیرفت، حاصل چه بوده؟ متاسفانه عبرت هم نمی‌گیریم. البته این بخش از گفته‌هایم را به عنوان حمایت از صنعت ناکارآمد فعلی صنعت خودرو ایران تعبیر و تفسیر نفرمایید، مردم کاملاً حق دارند. لیکن ملت بزرگ توجه باید داشته باشند که صنعت خودروی ما ناکارآمد شده که دلیل موثر آن ناتوانی برخی از متولیان صنعتی در دولت‌ها و اثرات ذی‌نفعان در تصمیمات اقتصاد کلان می‌باشد، و نه ناتوانی کارشناسان شایسته جوان و متخصص این مرز و بوم. دولت‌های ما عموماً به دنبال استفاده از خروجی منابع این صنعت برای پوشش هزینه‌های ناکارآمدی در تصمیمات بلندپروازانه ده‌ها هزار طرح نیمه‌تمام جاری و یا تبلیغ بدون پشتوانه در ایجاد سایت‌های تولید خودرو در کشورهای دیگر، بدون محتوای واقعی می‌باشند. همین قراردادهای جدید خودرو که منعقد شده و ساده‌انگارانه گفته می‌شود باید محرمانه باشد، در قراردادهای قبلی هم از همین ظاهر واژه استفاده ابزاری کردند و هیچ‌ماحصل قابل دوامی را شاهد نبودیم، و تحت این عنوان در سیمای کشور حاضر شده و به احاد ملت می‌گویند برای قراردادهای اعتماد نمایید. فراموش می‌کند که همین استدلال‌های ساده‌انگارانه در دولت‌های قبلی هم مورد استفاده قرار گرفته و منابع کشور که متعلق به محرومان نیز می‌باشد تلف گردیده و توانایی‌های داخل کشور را، در پیش پای منفعت‌جویان خارجی و بدون هیچ دستاورد فناوری در جهان، به مسلخ هدایت نموده‌اند. این موضوع نیز چند مصاحبه مستقل را می‌طلبد.

به جز صنعت خودرو چه صنعت دیگری از پایه‌های توسعه است؟

ضرورت برنامه گذار بلندپروازانه در ایران



احسان شریفی
معاون سابق صندوق ذخیره شهرداری

برای گام برداشتن به سوی توسعه در ایران باید افق زمانی مشخص شود؛ افق‌هایی که از پیش مشخص هم شده است، یکی افق سال ۱۴۰۰ است که پایان برنامه ششم توسعه است؛ دیگری افق ۱۴۰۴ پایان سند چشم‌انداز، سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین برنامه بالادستی ایران برای نیل به توسعه است. گروه مکنزی-مشاور بین‌المللی مدیریت و توسعه - مطالعه جامعی در سال ۲۰۱۶ میلادی در خصوص فضای کسب و کار ایران انجام داده است؛ بر مبنای این گزارش توسعه در ایران به نتایج امیدوارکننده‌ای منجر خواهد شد. نخست آنکه ایران در سال ۲۰۲۵ می‌تواند یک تریلیون دلار بر تولید ناخالص داخلی‌اش بیفزاید و این گام بزرگی است. باید دقت شود که مکنزی با توجه به همه ملاحظاتی که در کشور وجود دارد به این عدد رسیده است. دومین نکته‌ای که به آن اشاره می‌شود این است که این ارزش افزوده در تولید ناخالص داخلی می‌تواند ۹ میلیون شغل جدید در کشور ایجاد کند؛ پس اگر چه مسیر توسعه در ایران پر پیچ و خم است، ولی بن‌بست نیست.

نیاب‌ها به جای پابدها

بر مبنای متدولوژی آقای نورتون و کاپلان در تدوین استراتژی، استراتژی‌های توسعه به جای اینکه بر مبنای پابدها باشد، می‌تواند بر مبنای نبایدها تدوین شود؛ این نکته مهمی است. شناسایی مزیت‌هایمان حائز اهمیت است؛ یعنی ظرفیت‌ها و فرصت‌هایی که در آینده پیش‌رو داریم و یا آنکه درک نیازهای آینده بازارهای هدف به‌نحوی که ایران بتواند به آنها پاسخ بدهد. برای نمونه کره جنوبی توسعه ۴۰ ساله‌اش براساس فرصت‌های بازار در آینده را انتخاب کرده است؛ چرا که فرصت‌های مبتنی بر مزیتش بسیار کم و محدود بوده است. برای نمونه حرکتی که در صنایع خودرو، صنایع الکترونیک و آی‌تی در کره جنوبی انجام شد، مبتنی بر فرصت‌های بازار بوده است. در کشور ما اما چه فرصت‌هایی وجود دارد؟ اقتصاد متنوع ایران یکی از فرصت‌های مهم و اولین آنهاست؛ چرا که همه

گمان می‌کنند، نفت محور توسعه ایران است، ولی با تحلیل تولید ناخالص داخلی کشور در می‌یابیم، تنها یک چهارم درآمد از آن بخش نفت و گاز است؛ یعنی سه چهارم اقتصاد را فضاهای دیگر کسب و کار تشکیل داده است؛ تجارت خرده‌فروشی، املاک و مستغلات، ساختمان و خدمات حرفه‌ای.

موضوع آموزش موضوع دومی است که از فرصت‌های ایران به حساب می‌آید، تعداد تحصیل کرده‌های ایرانی بسیار بالاست؛ برای بیان دقیق‌تر باید گفت تعداد مهندسان در ایران معادل تعداد مهندسان در آمریکا است و متوسط تحصیل در ایران به نسبت در کشورهای دیگر در تراز کشورهای توسعه‌یافته است اگر چه کیفیت آموزش‌ها باید ارتقا یابد. نکته مهم سوم این است که طبقه مصرف‌کننده در ایران سهم زیادی از جامعه را شامل می‌شود به خانواده‌هایی که بالای ۲۰ هزار دلار در سال درآمد دارند طبقه مصرف‌کننده گفته می‌شود که نیمی از خانوارهای ایران این درآمد را دارند. این نسبت دو برابر کشور چین و هند است و زمانی که اندازه طبقه متوسط در یک کشور بالا باشد، فرصت‌های هزینه‌کرد یا مصرف در آن کشور بالاست. چهارمین مزیت در ایران بالا بودن نسبت شهرنشینی است. نسبت شهرنشینی ایران معادل شهرنشینی در کشورهای توسعه‌یافته و از بسیاری از کشورهای اروپایی بالاتر است. سه چهارم مردم ایران شهرنشین هستند. فرهنگ کارآفرینی به‌عنوان پنجمین فرصت ما جزو مزیت‌های ایرانیان است. ایران در هوش تجاری جزو کشورهای باهوش است و کسب و کارهای اسنپ، دیجی‌کالا و استارت‌آپ‌های این‌چنینی حکایت از همین هوش بالای تجاری دارند. برخی کسب و کارهای خصوصی که ناگهانی و دفعی توسعه پیدا می‌کنند و پایدار می‌شوند هم از کارآفرینی خوب ایرانی‌ها نشأت گرفته‌اند. ششمین فرصت هم موقعیت استراتژیک ژئوپلیتیک ایران است. ایران در کانون کریدورهای ارتباطی منطقه واقع شده است و می‌تواند با تقویت زیرساخت‌های هوایی، جاده‌ای، ریلی و دریایی از این موقعیت استراتژیک درآمد متمایز کسب کند.

اما مهم‌ترین مشکل پیش‌روی ایران چیست؟

مشکلی که پیش‌روی کشور ایران است،

بهره‌وری پایین است. پایین بودن بهره‌وری نیروی انسانی یکی از تهدیدات جدی کشور است. به گمان من تمامی مسیرهای توسعه از شاهراه افزایش بهره‌وری می‌گذرد. یکی از جهت‌گیری‌های مهم باید توسعه و توانمندسازی نیروی انسانی باشد؛ چند مثال بگوییم؛ در اسپانیا هر نفر نیروی کار در کارخانه‌های خودروسازی به شکل متوسط ۱۸ خودرو تولید می‌کنند اما در ایران به‌ازای هر نفر حدود سه خودرو تولید می‌شود. در کارخانه‌های فولاد و آهن در ترکیه به‌ازای هر نفر حدود ۲۵ تن تولید می‌شود، اما در ایران به‌ازای هر نفر حدود هفت تن تولید آهن و فولاد داریم؛ در بخش کشاورزی در آفریقای جنوبی هر هکتار زمین کشاورزی حدود چهار تن محصول می‌دهد اما در ایران از هر هکتار حدود دو تن برداشت می‌شود. این مثال‌ها اگر چه مصداقی هستند، ولی نشان دهنده بهره‌وری بسیار پایین در ایران می‌باشد. سند چشم‌انداز ۲۰ ساله به بهره‌وری توجه ویژه‌ای دارد، نیمی از رشد اقتصادی هشت درصدی سالانه که در سند چشم‌انداز پیش‌بینی شده، مربوط به افزایش بهره‌وری نیروی کار سرمایه و تولید است، که در ۱۲ سال گذشته، از زمان تصویب سند چشم‌انداز با این هدف فاصله معناداری داریم.

پس جهت‌گیری کشور باید چه باشد؟

با توجه به فرصت‌هایی که در بالا ذکر شد، کشور باید چهار جهت‌گیری اساسی پیش‌رو داشته باشد. اول بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی به‌ویژه در حوزه نفت و گاز است. ما باید میزان تولیدمان را به ارقام پیش از تحریم‌ها ارتقاء دهیم، اما گاز برایمان نقش کلیدی دارد؛ یعنی هم مزیت‌های ما در گاز و هم فرصت‌های توسعه‌ای که در پارس جنوبی که در این مدت ایجاد کردیم برای آینده کشور می‌تواند حیاتی باشد. موضوع معدن نیز بسیار مهم است ضمن اینکه براساس قانون سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند صد در صد مالکیت و بهره‌برداری از یک معدن را داشته باشند، پتروشیمی بسیار بااهمیت است. موضوع مدیریت آب جزو موضوعات مهم است تعریف حوزه‌های آبخیزداری و الگوی مصرف آب باید بازنگری شود و نگرانی ما از کمبود آب در آینده را باید بتوانیم مدیریت کنیم. سهم کشاورزی در آب و صنعت در آب بیش از ۹۰ درصد است، در حالی که



آن توسعه نیروی انسانی است، ما به توسعه نیروی انسانی نیازمندیم تا زمانی که آدم‌ها استراتژیست نباشند جامعه امکان حرکت به سمت برنامه‌محوری نخواهد داشت، در جامعه ما بی‌کاری نیروی انسانی بسیار آزردهنده است یعنی ۲۹/۱ درصد از جوانان کشور الان بی‌کار هستند، بیکاری متوسط در مناطق شهری ۱۳/۴ درصد است، روند بازنشستگی ما بسیار پرابهام است فقط ۷۶ درصد از مردم و خانوارها عضو صندوق بازنشستگی هستند، در کنار این ۱۸ طرح بازنشستگی و صندوق بازنشستگی در کشور داریم و عموم اینها با خطر جدی ورشکستگی مواجه هستند. علاوه بر آن موضوع آموزش‌های حرفه‌ای و مهارتی و کار تیمی مغفول واقع شده است.

سال‌های بعد از جنگ و زمان صدارت مرحوم هاشمی رفسنجانی همواره سمت و سوی سیاست‌های بالادستی دولت‌ها روی آوردن به اقتصاد بازار و اقتصاد آزاد بوده اما بین شعار تا عمل اقتصاد بازار شکاف عمیقی وجود دارد، دولتمردان اعلام می‌کنند سیاست‌های تحقق اصل ۴۴ قانون اساسی را پیش گرفته‌اند، اما قانون کار ما همچنان نزدیک به قانون زمان چپ‌گرایان است، بانک‌های خصوصی و دولتی در نظام تامین مالی کشور مهم‌ترین نقش را دارد در حالی که در دنیا روش‌های تامین مالی بسیار متنوع‌تر از روش‌های بانکی است و در نهایت سیاست‌گذاران کشور باید مفاهیم اقتصاد رقابتی را فهم کنند و بعد استراتژی مبنی بر توسعه بازار را اجرا کنند و به مردم اجازه مشارکت آزادانه در مالکیت و مدیریت بنگاه‌های اقتصادی را بدهند، آنگاه همه مفروضات بالا محقق خواهد شد.

اقتصاد موجود که اقتصاد سنتی به اقتصاد نوین است. تقویت سیستم‌های مالی با فهم تغییرات تکنولوژیک جهان، تقویت فناوری اطلاعات، توسعه فرصت‌های دیجیتال، توسعه ظرفیت تلفن همراه و سرویس‌ها یا خدمات و ارزش افزوده تلفن همراه اصلاح قانون کپی‌رایت و تقویت بخش تولیدات دارویی، به‌ویژه داروهای نو ترکیب می‌تواند به اقتصاد روبه‌توسعه کشور کمک کند.

حوزه دیگر که سرمایه‌گذاری بزرگی می‌طلبد تا بازدهی مناسبی در درآمد کشور داشته باشد گسترش و نوسازی زیرساخت‌هاست. در حوزه حمل‌ونقل هم محل اتصال شرق به غرب هستیم و هم نقطه اتصال شمال و جنوب. ضمن آنکه هم می‌توانیم در حوزه حمل و نقل مسافر مزیت داشته باشیم و هم حمل بار.

بر اساس گزارش گروه مشاوران مکنزی برای تحقق این فرآیند توسعه، لازم است ۳.۵ تریلیون دلار سرمایه‌گذاری جذب کنیم که بخش بزرگی یعنی بالغ بر ۲.۴ از سوی منابع داخلی یا ایرانیان خارج از کشور قابل تامین است. با وجود این سرمایه‌گذاری ۱.۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی نیاز داریم که این قابل جذب توسط مجموعه‌های داخلی است. بهبود و انعطاف‌پذیری قانون برای استفاده از نیروی کار، جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی و ایجاد کسب و کارهای جدید می‌تواند بستر توسعه را فراهم کند. کشور به یک برنامه‌گذار بلندپروازانه نیاز دارد.

با کدام یک شروع کنیم؟

گمان من این است که چهار محور توسعه‌ای که اشاره شد، به یک محور قدرت نیاز دارد و

عمده تلاش دولت این است که مردم مصرف شخصی‌شان را کم کنند، سهم کل شهروندان کشور در مصرف آب کمتر از ۱۰ درصد است. ما باید تلاش کنیم با بهبود الگوی مصرف صنعتی و کشاورزی آب را بهینه مصرف کنیم. در حوزه کشاورزی، شناسایی محصولات با مزیت رقابتی در اقلیم ایران اهمیت زیادی دارد توجه به کشت‌های فراسرمزینی و عدم اصرار به خودکفایی برخی از محصولات کشاورزی می‌تواند راه ما را به آینده هموار کند، شعار خودکفایی مطلق به توسعه کشور آسیب زده است.

نکته دوم تقویت صنایع قابل رقابت در سطح بین‌المللی است، مادر خودرو امکانات و زیرساخت‌های خیلی خوبی داریم، حرکت خودرو از یک محصول داخلی به یک محصول بین‌المللی، شکل‌گیری خوبی برای آینده می‌تواند باشد، در سیمان همین‌طور، در فولاد البته در حال حاضر سه برابر سال‌های گذشته فولاد تولید می‌کنیم و این ظرفیت با توجه به معادنی که در اختیار داریم ظرفیت خوبی است. خرده‌فروشی جزو فرصت‌هایی است که ما داریم، هم در خرده‌فروشی از نظر مصرف سرمایه و نیروی انسانی با فرهنگ ایرانی سازگار است.

تقویت گردشگری با توجه به فرصت‌هایی که داریم، نقطه اتکایی برای افزایش تولید ناخالص داخلی است. فرصت‌های چون سواحل مکران، بهره‌گیری اقتصادی از تنوع اقلیمی کشور، اقلیم‌های متفاوت از اقلیم خیلی گرم در شهید کرم تا اقلیم‌های سرد و برف‌گیر، که جولانگاه اسکی‌بازان است و اقلیم‌های جنگلی و مرطوب، تا خشک و کویری همه این‌ها فرصت‌های خوبی در گردشگری به ما می‌دهد. نکته سوم گذر از

معاون هماهنگی و نظارت معاون اول رییس جمهوری در گفت و گو با صنعت و توسعه:

بخش خصوصی دنباله ستاره دولت شده است



برخورد کنیم، باید گفت به این دلیل که در فرآیند ایجاد ارزش افزوده در هر کسب و کاری کافی است بخش‌هایی از این فرآیند در اختیار بنگاه‌های بزرگ دولتی باشد؛ چون باید کل فرآیند مدیریت شود تا بتوان سود کسب کرد، هم بخش تامین مواد اولیه، هم بخش تکنولوژی و فرآوری، بخش تولید، بخش فروش، بخش خدمات پس از فروش و بخش بازاریابی، همه و همه باید با هم فعالیت کنند تا بتوان سود کسب کرد. اینها همه باید در یک زنجیره‌ای درست و هماهنگ و همزمان کار کنند، کافی است، بخش‌هایی از این فرآیند در اختیار بنگاه‌های دولتی و بزرگ باشد - که معمولاً هم به این شکل است - بخش بزرگ مواد اولیه دست بخش دولتی است، قوانین و مقررات که تماماً دست دولت است، گاهی بخش بزرگ بازار هم دست دولت است؛ یعنی در عمل کنترل آن کالاهایی که قیمت‌گذاری می‌شود و مقررات سازوکارها هم دست دولت است، پس در واقع می‌توانیم بگوییم بخش کوچکی از این فرآیند دست بخش خصوصی قرار می‌گیرد؛ این بخش بزرگ دولتی که حداقل ۷۵ درصد ثروت و امکانات کشور در اختیارش است اگر بهره‌ور کار کند کل بخش خصوصی هم بهره‌ور کار می‌کند؛

با توجه به شرایطی که اکنون اقتصاد ایران دارد، برای اینکه به سوی رشد و پس از آن توسعه گام بردارد، بهتر است از کدام مسیر برود؟ با توجه به پتانسیل‌ها و مزیت‌هایی که وجود دارد و البته با توجه به مشکلاتی که اقتصاد ایران را اسیر خودش کرده است به گمان شما امروز توسعه باید به کدام سمت و سو نیل کند؟ ایران امروز گرفتار دو مساله غامض و پیچیده است؛ یکی اینکه هر آنچه که سرمایه‌گذاری شده است، بهره‌وری قابل قبولی ندارد و این چه در بخش دولتی باشد و چه در بخش خصوصی باشد، قابل رویت و ردگیری است. بخش خصوصی گرفتار موضوع مهمی است و آن اینکه مانند ستاره دنباله‌دار دنبال بخش دولتی شده است؛ چون بخش دولتی بسیار بزرگ است، بیش از ۷۵ درصد ثروت کشور را در اختیار دارد و تمام فعالیت‌های اقتصادی بزرگ، اثرگذار و قابل توجه در اختیار آن‌هاست؛ پس بخش‌های خصوصی کشور که معمولاً کوچک و متوسط هستند، به نوعی یا فروشنده به بخش بزرگ هستند یا خریدار از بخش بزرگ و در نهایت مقررات و مجوزهایشان دست این بخش بزرگ است. اگر بخواهیم مهندسی با این موضوع

مهابت قلی‌زاده

«تا زمانی که ثروت کشور غیر بهره‌ور، زیان‌ده و در اختیار بخش دولتی است و این مشکلاتش حل نشود، تا زمانی که به بهره‌وری نرسیم، اقتصاد ایران هم به هیچ مسیر و نقطه امیدبخشی نخواهد رفت.» «ایران امروز سیاست اقتصاد مقاومتی را دارد، برنامه ششم توسعه را دارد، بودجه‌های سالانه، صدها مصوبه برای جذب سرمایه‌گذاری بیشتر و... اما همه این‌ها به گمان من بیشتر شبیه سخنان توخالی است که مشکل را حل نمی‌کند.» این‌ها سخنان مردی است که بیشتر سال‌های عمرش را در رده‌های بالای مدیریتی صنعتی سپری کرده است. رضا ویسه با اینکه حالا بیش از پنج سال است که معاون اسحاق جهانگیری است، انتقادهایی جدی به مدیریت دولتی و مدیریت توسعه در همه سال‌های گذشته دارد. با او در ساختمان پنج طبقه، در نهاد ریاست جمهوری دیدار کردیم و پرسش اصلی این بود که ایران امروز باید برای راه یافتن به توسعه چه بکند؟ به گمان ویسه، توسعه صنعتی تنها راه نجات است.

اگر این بخش غیربهره‌ور شود، کل بخش خصوصی هم به همین ترتیب غیربهره‌ور خواهد شد.

پس دو موضوع «بهره‌وری» و «مدیریت ناکارآمد»، موضوع‌هایی است که به گمان شما سد راه توسعه ایران شده است؟

ببینید؛ امروز بخش دولتی غیربهره‌ور کار می‌کند و زیان‌ده است؛ یعنی مانند یک خانواده که هر چه سرمایه‌گذاری کرده سرمایه‌اش زیان می‌دهد اما ما می‌خواهیم آن خانواده ثروتمند باشد، روشن است که این تناقض است و امکان ندارد. کشور ما امروز دچار چنین مشکلی است؛ یعنی بخش مهم و بزرگ ثروت کشور دست دولت و مدیریت دولتی است و این بخش در حال زیان دادن است. بنابراین کسی که از پیشرفت و رشد اقتصادی سخن می‌گوید، متوجه نیست چه می‌گوید. صریح بگویم توسعه و رشد اقتصادی، موضوعی نیست که بخواهیم درباره‌شان صدها مقاله و مطلب بنویسیم؛ همین دو جمله که من گفتم کفایت می‌کند.

پس تا زمانی که ثروت کشور غیربهره‌ور، زیان‌ده و در اختیار بخش دولتی است و این مشکلاتش حل نشود و به بهره‌وری نرسد، اقتصاد ایران هم به هیچ مسیر و نقطه امیدبخشی نخواهد رفت. اگر ما بخواهیم که می‌خواهیم اقتصاد کشور درست شود و رشد مناسبی داشته باشیم که بتواند ثروتی ایجاد کند، باید آن ۷۵ درصد ثروتی که در چنگال مدیریت دولتی گرفتار است و تحرک و سود ندارد نجات دهیم؛ در واقع خود حکومت و دولت باید آن را نجات دهند؛ ابتدا باید به این کار اراده کند.

دقت کنید که ایران امروز سیاست اقتصاد مقاومتی را دارد، برنامه ششم توسعه را دارد، بودجه‌های سالانه، چندین مصوبه برای جذب سرمایه‌گذاری بیشتر و...؛ اما همه اینها به گمان من بیشتر شبیه شعارهایی است که مشکلی را حل نمی‌کنند.

تدوین این حجم از برنامه و اسناد بالادستی خودش نوعی از ائتلاف منابع نیست؟ چرا که می‌دانیم چه اتفاقی در حال رخ دادن است ولی باز هم به همین روند ادامه داده می‌شود...

دولت در ساختاری از نظام مدیریتی در زمان قرار گرفته است که توان حل این مساله را ندارد.

پس چه کسی باید این کار را بکند؟ واقعیت این است که امکاناتی که ما با عنوان ثروت و دارایی از آن یاد می‌کنیم همه در قالب شرکت‌هایی به نام شرکت دولتی یا شرکت‌های شبه‌دولتی هستند که کنترلشان یا در اختیار وزیر است یا سازمانی زیر نظر وزیر؛ وزرا این امکانات را برای خودشان ابزارهای کلیدی موفقیت می‌دانند؛ پس سعی می‌کنند این‌ها را محکم نگه دارند و رها نکنند؛ در واقع هر وزیری که می‌آید و مسوولیت می‌پذیرد، ابتدا دقت می‌کند چه تعداد از این شرکت‌ها زیر قیومیت وزارتخانه او هستند. این موضوع بنوعی روشن است؛ چرا که زمانی که گفته می‌شود این‌ها را واگذار کنید نخستین فردی که مقاومت می‌کند خود آقای وزیر است و حاضر نیست آنها را از دست بدهد، البته تعبیر «از دست



نا زمانی که ثروت کشور غیربهره‌ور، زیان‌ده و در اختیار بخش دولتی است و این مشکلاتش حل نشود و به بهره‌وری نرسد، اقتصاد ایران هم به مسیر و نقطه امیدبخشی نخواهد رفت

بدهد» غلط است؛ بهتر است بگویم آن‌ها حاضر نیستند روش را تغییر بدهند.

ببینید؛ زمانی که گفته می‌شود رشد و توسعه، سه شاخص پشت آن قرار می‌گیرد: «کارآفرینی»، «رقابت»، «سرمایه‌گذاری پیوسته» که از دل این سه، ثروت، سود و توسعه بیرون می‌آید. همه دولتی‌ها می‌دانند که در بخش دولتی به دلیل ساختار و تشکیلاتی که بر بخش دولتی حاکم است نه کارآفرینی و نه رقابت در آن است، نه سرمایه آن هم سرمایه مولد است. می‌گویند فلان اتومبیل را بسازیم می‌گوییم بازدهی این اتومبیل چیست؟ تنها توصیه سیاسی می‌کنند؛ یعنی حرف‌هایی که می‌گویند سیاسی است؛ مردم در یک منطقه می‌گویند اتومبیل داشته باشیم خوب است، نماینده مجلس می‌گویند اتومبیلش خوب است. مثلاً آن

مسیر تا چه اندازه ممکن است گردشگر جذب کند؟ بعد می‌گوییم ببینیم بازدهی آن چقدر است؟ تنها چیزی که مورد توجه قرار نمی‌گیرد بازدهی است؛ می‌بینیم صدها میلیارد روی پروژه عمرانی خرج می‌کنند بدون بازدهی. یعنی می‌شود گفت ثروت عمومی کشور را به هدر می‌دهیم و از بین می‌بریم به‌خاطر همین می‌گوییم میلیاردها سرمایه‌گذاری شده ولی برای آینده بازدهی ندارد؛ پس وقتی زیان‌ده می‌شود یک بخشی از آن از اینجا شروع می‌شود. بخشی از دلیل زیان‌ده بودن این است که از ابتدا سرمایه‌گذاری بدون در نظر گرفتن بازدهی و بهره‌وری شکل گرفته و بخش دوم هم مدیریت ناکارآمد، مدیریتی که ناکارآمد است بهره‌وری ندارد.

کلا شرکت را دولت اداره کند مفهومی این است که مدیریت دولتی بر آن حاکم شود، مدیریت دولتی براساس تجربه گذشته با عدد و رقمی ناکارآمد است.

پس بنابراین ما ناکارآمدی مدیریت به اضافه بخش بزرگی از سرمایه‌گذاری‌ها به شکل مولد و غیربازده باعث شد ما اکنون ثروت عظیمی در کشور داشته باشیم از سرمایه‌گذاری‌های عمومی، سرمایه‌گذاری‌های اختصاصی در رشته‌های مختلف نفت، گاز، پتروشیمی، بنادر، جاده، پل و راه‌آهن ولی می‌بینیم جمع تلفیقی‌اش در سال همین کسری بوده زیاد است. الان پیوست بودجه در مجلس را وقتی می‌خوانید می‌بینید با بیش از ۵۴۰ هزار میلیارد تومان فروش در بخش بنگاه‌های دولتی حاصلش زیان است یعنی یک سود خیلی کوچکی نشان می‌دهند ولی از آن طرف هم کلی کمک‌های مختلف از ظرف‌های مختلف می‌گیرند اینها را که کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم حاصلش زیان است. بنابراین اقتصاد کشور نمی‌تواند رشد کند و بهره‌وری داشته باشد شما نمی‌توانید برای آینده و اقتصاد کشورتان بدون این مساله رشد و توسعه پیدا کند.

ساختار فعلی شرایطی پیش آورده که بخش دولتی از نظر مقدار بزرگ و بزرگ‌تر شده درحالی که سیاست‌های اصل ۴۴، می‌گوید دولت باید کوچک شود، همه قوانین و مقررات بسیج شده برای کوچک شدن دولت و واگذاری تصدی‌گری‌ها به بخش خصوصی ولی می‌بینیم عملکرد منفی است و برعکس است یعنی دولت دارد بزرگ‌تر می‌شود چون کسانی که عامل این کار هستند و باید مجری قانون

ما مقایسه کنید، رشدهای اقتصادی آنها بالای ۱۰ درصد است. به گمان من باید ذی‌نفعان را از این کار جدا کرد، دوم برای اینکه آدم‌هایی که در این کار ذی‌نفع نباشند یک قانون جدید لازم داریم و آن اینکه تمام شرکت‌های دولتی که زیر نظر دستگاه‌های اجرایی است باید از اینها گرفته شود و همه بیاید زیر نظر مستقیم رییس‌جمهور، این تجربه موفق است که امروز در دنیا اتفاق افتاده است یعنی الان یک مطالعه‌ای در این زمینه انجام شده است که کشورهایی مانند چین، آلمان، ترکیه، کره جنوبی اینها چه مکانیزمی دارند؟ بهره‌ورند، بازده مناسب دارند اصلا بر مبنای سودآوری به وجود می‌آیند و براساس مکانیزم قانون تجارت اداره می‌شوند، اینها زیر نظر مدیران سیاسی نیستند.

پس نخستین تجربه موفق در دنیا که این کار را انجام داده و به نتیجه رسیده این است که مدیریت سیاسی را از مدیریت اقتصادی و حرفه‌ای جدا کرده است. یک وزیر برای بنگاه تصمیم نمی‌گیرد چون تصمیم آن وزیر با نگاه سیاسی است؛ با نگاه سیاسی نمی‌شود اقتصاد را اداره کرد. این بنگاه اقتصادی زیر نظر مدیران حرفه‌ای

که مدیر فعلی دارد یعنی دوست دارم تشکیلات خودمان را بزرگ و بزرگ‌تر نگه دارم، مدیران و امکانات بیشتری داشته باشم، یک وزیر هم همین را می‌خواهد بنابراین ذی‌نفع است و چون ذی‌نفع است نمی‌تواند این کار را انجام بدهد پس باید این کار را کسی انجام بدهد که ذی‌نفع نیست این موضوعی است که الان دولت چندین دهه است گرفتار آن است.

به پرسش پیشینم بازگردیم؛ کدام نهاد باید متولی این کار باشد؟

باید ساختار تغییر کند. آن کاری که در دنیا تجربه شده است چون یکی از اشتباهات بزرگ می‌تواند این باشد که ما بخواهیم سعی و خطا بکنیم. از نظر من کشورداری خودش یک تکنولوژی و فناوری است، یک کشور ۸۰ میلیونی را به روش‌های سیاسی نمی‌شود اداره کرد، اقتصاد را که یک علم مدیریت، یک علم اداره کشور، یک علم تکنولوژی و فناوری است نمی‌شود با سعی و خطا مدیریت کرد. اگر سعی و خطا کنیم نتیجه‌اش همین می‌شود که پس از ۴۰ سال متوسط رشد اقتصادی ما ۳/۲ درصد است و کشورهایی که مانند ما منابع غنی زیرزمینی دارند و ثروت زیرزمینی آنها عظیم است با کشور

شوند خودشان مخالفت می‌کنند. مثلاً شما عملکرد بخش خصوصی را در چهار پنج سال گذشته نگاه کنید می‌بینید تعداد زیادی شرکت‌هایی که در گروه یک فرمانده بودند، آمدند در گروه دو، گروه دو بودند، آمدند گروه سه و شما می‌دانید که گروه سه که همیشه دولتی‌ها می‌مانند. گروه سه را بزرگ و بزرگ‌تر کردند، همه را هم بردند در مسیر قانونی خودش، در حالی که اگر با همه صحبت کنید می‌گویند تصدی‌گری باید در بخش خصوصی باشد. در این ساختار تناقض وجود دارد و با این تناقض ما به جایی از نظر حل این مساله نمی‌رسیم.

شما خودتان مدیر اجرایی در ایران خودرو و سازمان گسترش بودید، وقتی شما مدیر یا رییس این‌گونه جاها هستیید خصوصی کردن آن سخت‌تر نیست؟ اگر در این شرایط باشید می‌توانید راحت این کار را انجام بدهید؟

اگر افرادی که می‌خواهند این کار را انجام بدهند خودشان در موقعیتی باشند که ذی‌نفع باشند هیچ وقت انجام نمی‌دهند یعنی اگر الان من در سازمان گسترش بنشینم همان رفتاری را خواهم داشت



فکر کنیم؟ آیا باید به سمت آی تی برویم؟ آیا باید از گردشگری استفاده کنیم؟ تجربه نشان داده همه این‌ها را ما نمی‌توانیم همزمان پیش ببریم؛ یعنی احتمالا براساس آنچه که اقتصاددانان می‌گویند باید نقطه‌گذاری مشخص و مقطعی داشته باشیم، زمان مشخص شود و محدود باشد به نظر شما ما باید از چه مسیری پیش برویم؟

اولا به گمان من الان مشکل کشور سرمایه‌گذاری جدید نیست از دید من مشکل بهره‌وری است که باید در درجه اول بهره‌وری را حل کنیم ما به اندازه کافی سرمایه‌گذاری سخت‌افزاری کردیم ولی سخت‌افزار ما بهره‌وری ندارد ما باید اول بهره‌وری را محور کار قرار بدهیم تا از آن ثروت‌هایی که کاشتیم برداشت کنیم و این اولین کاری است که باید انجام شود، بنابراین کل کشور باید بسیج شود برای کارآمد کردن مدیریت و افزایش بهره‌وری، این اولین و مهم‌ترین کاری است که باید انجام شود این نیاز به بسیج عمومی در دولت، در قوای سه‌گانه و در کل کشور دارد اگر این کار انجام نشود تمام سرمایه‌گذاری جدید هم به هدر می‌رود. بعد شما فرض کنید می‌خواهید فاینانس کنید، وام از خارج بگیرید بعد پول را ببرید زیرزمین؛ از نظر من آن سرمایه‌گذاری که بهره‌وری ندارد یعنی شما ثروت را خاک کنید؛ این برای نسل ما ارزشی ندارد، نسل ما رشد می‌خواهد، نسل ما توسعه و ثروت می‌خواهد این درحقیقت دفن کردن ثروت است نه تولید ثروت الان تلاش زیادی می‌شود که فاینانس کنند و از خارج پول بیاورند و سرمایه‌گذاری کنند، سرمایه‌گذاری‌ای که بازدهی و بهره‌وری ندارد چه ارزشی دارد؟ در پنج سال گذشته ما تقریبا ۱۲۰ میلیارد تومان پروژه عمرانی اجرا کردیم که زیان‌ده است و بهره‌وری ندارند تازه ما باید چون فاینانس کردیم و اوراق مشارکت فروختیم باید بهره‌اش را هم بدهیم که آن هم باید از جیب آیندگان برود پس ما ثروتمند که نشدیم هیچ بدتر هم شد.

نکته دوم اینکه صنعتی شدن یعنی چه؟ تعریف صنعتی شدن از دید من یعنی تولید انبوه، یعنی شما بتوانید هر چه بیشتر از این سرمایه‌گذاری که انجام دادید بازدهی داشته باشید، در کشاورزی، در آی تی، در گردشگری، در تولید خودرو در تولید نفت و گاز همه یک تعریف دارد

نظرات بانندی و گروهی هستند برای بنگاه‌ها منصوب نکنید شاه‌کلید حل مساله اقتصاد کشور است.

به نظر شما به این مسیر نزدیک هستیم؟

نه هنوز کاری نشده است.

چقدر با آن فاصله داریم؟

اکنون می‌توانیم بگوییم که دولت مستقر فعلی واقعا دیدگاهش کوچک کردن دولت و واگذاری تصدی‌ها به بخش خصوصی است ولی این مطلبی که من عرض کردم متاسفانه منظورم وزراء نیست؛ چون وزراء تصمیم نمی‌گیرند، این تصمیم تصمیم شخص رئیس‌جمهور است.

خود رئیس‌جمهور می‌تواند چنین



ایران امروز سیاست اقتصاد مقاومتی را دارد، برنامه ششم توسعه را دارد، بودجه‌های سالانه، چندین مصوبه برای جذب سرمایه‌گذاری بیشتر و...؛ اما همه اینها به گمان من پیشتر شعارهایی است که مشکلی را حل نمی‌کنند

تصمیمی بگیرد؟

بله حالا ممکن است نیاز به مقررات داشته باشد اول باید خودشان تصمیم بگیرند که چنین کاری را بکنند.

ایران به چنین چیزی نزدیک نیست؟

من نمی‌گویم نه ولی الان در این مورد تصمیمی گرفته نشده است ولی دولت از لحاظ دیدگاه کلی واقعا دنبال کوچک کردن و کاهش تصدی‌گری است ولی اینکه این کار را انجام بدهد یا ندهد نمی‌دانم.

شما فردی هستید که صنعت ایران را خوب می‌شناسید و اقتصاد را هم می‌شناسید و سال‌هاست که با این قضیه درگیر هستید و توسعه هم دغدغه شما بوده است؛ ما اگر بخواهیم یک مسیر را برای پیش رفتن به سمت توسعه دنبال کنیم، کدام مسیر را باید انتخاب کنیم؟ کماکان به رشد یا توسعه صنعتی

است که فقط به سود و زبان می‌اندیشند و لاغیر؛ پس بنگاه‌های اقتصادی باید بروند زیر نظر مدیران حرفه‌ای که فقط برای سودآوری و بهره‌وری تلاش کنند و این کار کار مدیران سیاسی نیست به این دلیل اینها باید از زیر نظر وزرا خارج شود. در دنیای امروز کشورهایی موفق بودند که همه ثروت که نامش ثروت عمومی کشور است، زیر نظر مستقیم رییس‌جمهور است.

این قدرت دادن به یک فرد نیست؟

نه این مدیریت و اداره کردن است.

چه تضمینی است که رییس‌جمهوری قدرت این اداره کردن را داشته باشد؟

ساختار دارد، ساختارش چیست؟ مانند صندوق توسعه ملی که الان درست شده است یعنی به واقع خوب درست شده است. یک هیات امنا دارد در قالب صندوق و این هیات امنا عناصر غیرسیاسی هستند و عناصر حرفه‌ای هستند که کارشان را بلد هستند، اقتصاد را می‌فهمند.

باز هم رییس صندوق براساس ضابطه و رابطه تعیین شده است...

اگر بخواهیم مقایسه کنیم وضعیت خیلی بهتر است چون که براساس یک منطق و مقرراتی اداره می‌شود که فوق‌العاده عملکردش بهتر بوده، یعنی تقسیمات در صندوق توسعه ملی صددرصد حرفه‌ای است ولی آیا اینجا از نظر عملکردی مطلوبیت دارد؟ آن بحث دیگری است، از نظر ساختاری باید آن را درست کنیم مدیران حرفه‌ای حاکم باشند نه مدیران سیاسی بعد باید بین مدیران حرفه‌ای بهترین‌ها را انتخاب کنیم اینکه بخواهیم بهترین‌ها را انتخاب کنیم برمی‌گردد به دیدگاه رییس‌جمهور، رییس‌جمهور هم توسط مردم انتخاب می‌شود یعنی مردم می‌گویند ما می‌خواهیم ثروت‌مان را در اختیار کسی قرار بدهیم که خودمان به او رای دادیم حالا این رییس‌جمهور می‌تواند محافظه‌کار باشد، می‌تواند رادیکال باشد، یکی باشد که به اقتصاد باز فکر می‌کند، یکی باشد به اقتصاد بسته فکر کند و این برمی‌گردد به رییس‌جمهوری که مردم انتخاب می‌کنند.

پس اینکه این هیات امنا چقدر حرفه‌ای، چقدر متخصص و چقدر کارآمد باشند این به دیدگاه رییس‌جمهور برمی‌گردد ولی از نظر ساختاری دیگر در آن تناقض نیست. اینکه شما مدیران سیاسی را که تحت‌تاثیر نمایندگان مجلس هستند، تحت‌تاثیر گروه‌های سیاسی هستند، تحت‌تاثیر



می گذارند اصلا طرف پشیمان می شود و رها می کند. این نامش رگولاتوری نیست؛ نامش ایجاد موانع است، وظیفه دولت ایجاد موانع نیست رفع موانع است. ما می گوئیم دولت جای غلط نشسته است یعنی به جای اینکه بیاورد رگولاتوری و رفع موانع و تسهیل کند، آمده بنگاهداری می کند تا این وضعیت هست هیچ اتفاقی نمی افتد.

مساله سوم این است که وقتی شما قبول کنید دولت رگولاتور و جای خودش باشد، بخش خصوصی هم میدان دار باشد و ثروت هم ایجاد کند به دولت هم مالیات بدهد حالا شما برای بخش خصوصی نیازمند این هستید که تا جایی که امکان دارد جذب کارآفرین کنید، جلب سرمایه و ثروت کنید حالا معنی پیدا می کند که فاینانس باید باشد، سرمایه گذاری خارجی باید باشد، مهاجرت مغزها نباید انجام شود شما که نمی توانید مرزها را ببندید باید اینقدر عوامل تشویقی و جذابیت ایجاد کنید که طرف به جای اینکه کشور دیگری را انتخاب کند اینجا را انتخاب کند. آن وقت شما می توانید بگویید ما به یک فضای رسیدیم که آینده درخشان و روشن است و نتیجه اش ثروت و رفاه برای مردم است.

در بخش خصوصی می تواند شکل بگیرد بخش دولتی حداکثر می تواند رگولاتور باشد، رگولاتور یعنی چه؟ یعنی مقررات را اجرا کند، مقررات در جهتی که کسب و کار را تسهیل کند و چاله ها را پر کند، سنگ های جلوی پای تولیدکنندگان و موانع پیش روی کارآفرینان را بردارد این رگولاتوری می شود. امروز تعبیر رگولاتوری این است که هر کسی می خواهد هر کاری بکند، برود مجوز بگیرد بعد هم که می خواهد مجوز بگیرد یک دریا موانع و گرفتاری جلوی او

دو تعریف ندارد، یعنی همه اینها خواهند تولیدشان انبوه باشد و بازدهی حداکثر داشته باشند، بخواهند سود ماکزیم داشته باشند باید صنعتی شوند، کشاورزی شما باید صنعتی شود، طبیعت آبی تی این است که صنعتی است ولی کشاورزی شما سنتی است باید صنعتی شود، یعنی شما می گوئید آبیاری کشاورزی را قطره ای کنید یا زیر سقف ببرید یا باید از لحاظ کود و بذر اصلاح شده باشد یعنی چه؟ یعنی صنعتی باشد.

بنابراین اگر این کشور بخواهد به رشد و توسعه برسد باید فقط به صنعت بیندیشد و صنعت در همه زمینه ها از جمله گردشگری، شما اگر بخواهید گردشگری خوب داشته باشید باید حمل و نقل خوب داشته باشید، ساختمان خوب داشته باشید، باید خدمات خوب داشته باشید، اقتصاد زمانی می تواند رشد کند که صنعتی باشد، شما با بیل و کلنگ و تیشه نمی توانستید اقتصاد داشته باشید، اقتصاد زمانی رشد کرد که تراکتور آمد، خط تولید ربانیکسی آمد الان موبایل و پهنای باند و اینترنت صنعت است، توسعه صنعتی هم باید بر مبنای شاخص رقابت و بازدهی و بهره وری و کارآفرینی باشد و آن هم فقط

”

یک وزیر برای بنگاه تصمیم نمی گیرد چون تصمیم آن وزیر با نگاه سیاسی است؛ با نگاه سیاسی نمی شود اقتصاد را اداره کرد. این بنگاه اقتصادی زیر نظر مدیران حرفه ای است که فقط به سود و زیان می اندیشند و لا غیر

”

شاخص رقابت پذیری با ارائه الگویی چندبعدی از رشد

نگرش همه جانبه، ضامن تحقق رشد اقتصادی

با پیشرفت اقتصادی روشن می‌کند، همکاری بخش‌های دولتی-خصوصی و اقدامات سیاستی اشاره می‌کند: نخست، آسیب‌پذیری‌های مالی تهدیدی برای رقابت و توانایی‌های اقتصادی برای تامین مالی نوآوری و پذیرش تکنولوژی است. دوم، اقتصادهای نوظهور در نوآوری در حال پیشرفت هستند، اما می‌توان از مزایای گسترش بیشتر بهره برد. سوم، انعطاف‌پذیری بازار کار و محافظت از کارگران برای رقابت و رفاه مشترک در انقلاب صنعتی چهارم مورد نیاز است.

با همه ابهام‌ها و تردیدها مبنی بر الگوهای اقتصادی و شیوه‌های سیاست‌گذاری به نظر می‌رسد یک اجماع درباره ضرورت رشد اقتصاد و نقش آن در توسعه و تامین رفاه انسان وجود دارد. رشد منابع مورد نیاز را برای آموزش بهتر، بهداشت، امنیت و درآمد بیشتر ایجاد می‌کند. گرچه رشد توسعه انسانی را تضمین نمی‌کند، اما کشوری برای نمونه وجود ندارد که بدون رشد، بتواند رفاه مردم خود را بهبود بخشد. به شکل مشخص ساختاری منسجم که رشد را براساس ارزش‌های اجتماعی و به‌طور دقیق مفصل بندی کند، شکل نگرفته است. در واقع به‌جای تمرکز بر رفاه، معیار اندازه‌گیری پیشرفت اقتصادی و متعاقب آن تجزیه و تحلیل و سیاست اقتصادی براساس میزان تولید ناخالص داخلی تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد و موجب آشفتگی ابزار و اهداف می‌شود. بالین حال، رشد اقتصادی نباید به‌خودی‌خود پایان کار باشد. این امر باید به رفاه انسان منتهی شود؛ در مشروعیت سیاسی ریشه داشته باشد و بر مبنای یک مفهوم چند بعدی از پیشرفت اقتصادی، شامل ارزش‌هایی مانند موارد زیر باشد:

- توزیع گسترده از دستاوردهای اقتصادی،
- پایداری زیست‌محیطی و
- منافع و برابری بین نسلی جوانان و نسل‌های آینده

شاخص رقابت‌پذیری در ایران

براساس تعریف مجمع جهانی اقتصاد، رقابت‌پذیری مجموعه‌ای از نهادها، سیاست‌ها و عواملی است که به تعیین سطح بهره‌وری یک کشور می‌پردازد. سطح

انسان دارد. چنین فرآیند اقتصادی انسانی محوری به شکل ذاتی چندبعدی است. این فرآیند به‌گونه‌ای گسترده، با بهره‌گیری از بیشتر قریب به اتفاق مردم، پایداری و برابری زیستی از نظر ایجاد فرصت‌هایی برای همه و به‌خطر نینداختن نسل‌های آینده پایهریزی شده است. در این شرایط جدید، رقابت‌پذیری با اهداف وسیع‌تر پیشرفت اقتصادی انسان‌محور، با ایجاد منابع لازم برای افزایش رفاه، از جمله آموزش بهتر، بهداشت و امنیت و درآمد سرانه بالاتر، به شکل هم‌بخشی مهمی باقی می‌ماند.

شاخص رقابت‌پذیری جهانی (GCI) شاخصی است که عملکرد اقتصادهای دنیا را در ۱۲ ستون رقابتی دنبال می‌کند. این شاخص به ارزیابی عوامل و مؤسسات شناسایی شده از سوی تحقیقات تجربی و نظری به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده بهبود در بهره‌وری می‌پردازد که به نوبه خود عامل اصلی در رشد بلندمدت و عامل ضروری در رشد اقتصادی و رونق است.

بهبود عوامل تعیین‌کننده رقابت‌پذیری، همان‌طور که در ۱۲ ستون GCI مشخص شده است، نیازمند اقدامات هماهنگ از سوی دولت، جامعه تجاری و جامعه مدنی است. برای دستیابی به پیشرفت در همه عوامل رقابت‌پذیری مشارکت تمام بازیگران اجتماعی به موازات هم لازم است و برای رسیدن به نتایج طولانی‌مدت ضرورت دارد. به‌طور کلی شاخص GCI سه نکته را در اقتصاد جهانی و در ارتباط



با همه ابهام‌ها و تردیدها مبنی بر الگوهای اقتصادی و شیوه‌های سیاست‌گذاری به نظر می‌رسد یک اجماع درباره ضرورت رشد اقتصاد و نقش آن در توسعه و تامین رفاه انسان وجود دارد

حیب آرین

GCI یا شاخص رقابت‌پذیری با بررسی سه شاخصه اساسی و زیرمجموعه‌های آن‌ها، الزامات اساسی (مؤسسات، زیرساخت، فضای اقتصاد کلان، سلامت و تحصیلات اولیه)، تقویت کارایی (تحصیلات عالی و آموزش، کارایی بازار کار، کارایی بازار کالا، توسعه بازار مالی، آمادگی فناوری، اندازه بازار) و عوامل نوآوری و بلوغ (بلوغ و مهارت‌های کسب و کار، نوآوری) راه جدیدی را برای رسیدن به رشد ترسیم می‌کند. براساس این شاخص اقتصادی، مسیر رشد تنها، با میزان افزایش تولید ناخالص ملی اندازه‌گیری نمی‌شود و عنصرهای دیگر اقتصادی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. این شاخص همچنین تصویر کاملی از اقتصاد کشورها را ارائه می‌دهد که به سیاست‌گذاران کمک می‌کند که بر نقاط قوت و منفی توجه داشته باشند و با نگاهی همه‌جانبه برنامه‌های آینده را تصویر کنند.

با توجه به نزدیک شدن به دهمین سالگرد بحران مالی جهانی، اقتصاد جهانی نشانه‌های امید بخشی از بهبود، توام با افزایش رشد تولید ناخالص داخلی را تا ۵.۳ درصد در سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد. با وجود این پیشرفت مثبت، رهبران زمانی که به سیاست اقتصادی می‌پردازند، با مشکلاتی اساسی مواجه می‌شوند. توزیع نامحدود مزایای پیشرفت اقتصادی، تقسیمات نسلی، افزایش نابرابری درآمد در اقتصادهای پیشرفته و افزایش تخریب محیط‌زیست، این گزاره‌ها بر این موضوع تاکید می‌کند که سیاست‌های اقتصادی سال‌های گذشته تا حدود زیادی شهروندان یا جامعه را نادیده گرفته است. این‌ها موجب ایجاد بی‌اطمینانی بیشتری در مورد انواع سیاست‌هایی می‌شود که فرآیند آینده آزمایشی اقتصادها را پی می‌گیرند؛ روی هم رفته، همه این عوامل، تصمیم‌گیرندگان را به‌منظور یافتن رویکردها و سیاست‌های جدید در راستای پیشرفت اقتصادی به چالش می‌کشند.

اجماع نوظهور این است که رشد اقتصادی بار دیگر نیاز به تمرکز بیشتر بر سلامت

رتبه ایران بر اساس ارکان دوازده گانه

ایران بر اساس آخرین گزارش نمره ۴,۳ را به دست آورده و میان ۱۳۸ کشور رتبه ۶۹ را به دست آورده است. ایران در زیرشاخص نیازهای اساسی، به سبب دارایی منابع غنی طبیعی و نیروی کار مناسب رتبه ۶۹ جهانی را به خود اختصاص داده است. هر چند در زیرشاخص تقویت کارایی، رتبه ۸۳ و در زیرشاخص نوآوری رتبه ۸۱ را احراز کرده است. نکته قابل تامل اینکه موقعیت ایران در این دو شاخص اخیر بهبود پیدا کرده است.

زیر شاخص تقویت کارایی

مرحله دوم توسعه هم از نقطه نظر ارکان رقابت شامل آموزش عالی و تربیت نیروی انسانی، کارایی بازار کالا، کارایی بازار کار، توسعه بازار مالی، آمادگی فناوریانه و اندازه بازار است.

بهترین رتبه ایران در این مرحله از توسعه مربوط به اندازه بازار است که رتبه ۱۹ را در میان کشورهای جهان به خود اختصاص داده است و بدترین رتبه به کارایی بازار کار اختصاص داده شده است. اصلی ترین چالش های ایران در ارکان مرحله دوم توسعه مشتمل بر مواردی چون تعرفه های تجاری بالا، میزان محدود مالکیت خارجی، مشارکت ضعیف زنان در نیروی کار نسبت به مردان و سهم پایین واردات به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی است.

زیر شاخص عوامل نوآوری و بلوغ

این زیرشاخص شامل دو رکن بلوغ و مهارت های کسب و کار و نوآوری است که ایران در این دو رکن به ترتیب رتبه های ۹۷ و ۶۶ را کسب کرده است. در گزارش مجمع جهانی اقتصاد نقاط ضعف کشور در ارکان مرحله سوم توسعه به مواردی چون تمایل نداشتن دولت به تفویض قدرت به بخش غیردولتی، وسعت ناچیز بازاریابی، ظرفیت های پایین نوآوری و کیفیت پایین عرضه کنندگان محلی نسبت داده شده است.

چالش های ایران بر اساس نظرسنجی از مدیران کسب و کار کشور

مطابق نظرسنجی انجام شده از سوی مجمع جهانی اقتصاد از مدیران کسب و کار کشور، اساسی ترین مشکلات ایران به ترتیب مشتمل بر مواردی چون دسترسی به تامین مالی، تورم، بوروکراسی ناکارآمد دولتی و بی ثباتی سیاستی است.

طبقه بندی می کنند.

شاخص رقابت پذیری جهانی بر اساس ارکان دوازده گانه ای که در سه زیرشاخص اصلی الزامات اساسی، عوامل افزایش کارایی و عوامل نوآوری و بلوغ قرار دارند، محاسبه می شود. بر این اساس ارکان الزامات اساسی، نهادها، زیرساخت ها، محیط اقتصاد کلان، بهداشت و آموزش ابتدایی هستند، ارکان عوامل افزایش کارایی مشتمل بر مواردی چون آموزش عالی و حرفه ای، کارایی بازار کالا، کارایی بازار نیروی کار، توسعه بازار مالی، آمادگی فناوریانه و اندازه بازار است و ارکان عوامل نوآوری و بلوغ شامل بلوغ و مهارت کسب و کار و نوآوری است.

رتبه کشورها از راه محاسبه میانگین وزنی آنها مشخص می شود. این شاخص به طور کمی در محدوده ارقام یک تا هفت محاسبه می شود؛ به گونه ای که هر چه شاخص به عدد هفت نزدیک تر باشد، قدرت رقابت پذیری کشور بیشتر است.

توسعه یافتگی ایران

بر اساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد، در سال ۲۰۱۷-۲۰۱۸ میلادی درآمد سرانه ایران چهار هزار و ۵۶۸ دلار محاسبه شده است. از این منظر ایران در مرحله دوم توسعه یافتگی یعنی اقتصاد مبتنی بر کارایی قرار می گیرد؛ اما با توجه به این که بخش بزرگی از صادرات کشور، منابع طبیعی به ویژه نفت و مواد نفتی است، ایران در مرحله گذار از یک به دو جای گرفته است.

بهره‌وری، به نوبه خود، مجموعه‌ای از سطح رفاه است که می‌توان به وسیله اقتصاد به آن دست یافت. همچنین سطح بهره‌وری به‌عنوان نرخ بازگشت سرمایه‌گذاری در اقتصاد و همچنین توانایی یک کشور در رسیدن به سطح بالایی از درآمد تعریف می‌شود. بنابراین مفهوم رقابت‌پذیری شامل اجزای ایستا و پویا است. در گزارش سالانه مجمع جهانی اقتصاد، رقابت‌پذیری کشورها از سه بُعد قرار گرفتن در مراحل توسعه، ارکان دوازده‌گانه شاخص رقابت‌پذیری و نظرسنجی از مدیران کسب و کار کشورها برای بررسی مهم‌ترین چالش‌های رقابت‌پذیری مطالعه می‌شود.

برای طبقه‌بندی کشورها در مراحل توسعه از دو شاخص درآمد سرانه و نسبت صادرات منابع طبیعی به کل صادرات کشورها استفاده می‌شود. کشورهایی که درآمد سرانه آن‌ها کمتر از دو هزار دلار است، در گروه کشورهای عامل تولیدمحور، کشورهایی که درآمد سرانه آن‌ها بین سه تا هفت هزار دلار است در گروه کشورهای کارایی‌محور و کشورهایی که درآمد سرانه آنها بیش از ۱۷ هزار دلار است در گروه کشورهای نوآوری محور طبقه‌بندی می‌شوند. مجمع جهانی اقتصاد کشورهایی را که درآمد سرانه آن‌ها بین دو تا سه هزار دلار است در گروه کشورهای در حال گذار از عامل تولیدمحور به کارایی‌محور و کشورهایی را که درآمد سرانه آن‌ها بین ۹ تا ۱۷ هزار دلار است در گروه کشورهای در حال گذار از کارایی‌محور به نوآوری‌محور



درس‌هایی از توسعه ژاپن



حسن اسلامی

ژاپن کشوری متشکل از جزایر متعدد است که تاحدودی رسوم قدیمی خود را حفظ کرده و در کنار آن از مزایای فناوری امروزی نیز بهره‌مند شده است. بررسی عوامل پیشرفت اقتصادی چشمگیر ژاپن از موضوعات مورد علاقه در کشورهای در حال توسعه بوده است. در این نوشتار به‌طور مختصر به برخی عوامل ریشه‌ای توسعه اقتصادی ژاپن پرداخته می‌شود. سه عامل اصلی موفقیت ژاپنی‌ها در دوره‌های مختلف سخت‌کوشی، مدیریت خوب و سرمایه‌گذاری مولد مطرح شده است که ریشه در فرهنگ منحصر به فرد ژاپنی‌ها و اهمیت دادن به آموزش، صلح‌طلبی و کاستن از هزینه‌های نظامی (گذار از نظامی‌گری به فعالیت‌های صلح‌آمیز اقتصادی) و نقش اساسی امپراتور هیروهیتو در شروع این تحول دارد.

مقدمه

ژاپنی‌های همواره برای کسب برتری کوشیده‌اند. هم رهبران و هم مردم ژاپن در سرتاسر تاریخ طولانی‌شان با این اندیشه که در جهان بی‌همتا هستند، برای خود کفایتی، بی‌باکی و رفاه خود اولویت قائل شده‌اند. بخشی از خودآگاهی ملی آنها ناشی از این احساس است که ژاپنی‌ها از سایر مردمان جدا می‌مانند و از این جدایی عمیقاً احساس غرور می‌کنند. هر چند ژاپنی‌ها به ندرت چنین آشکارا به زبان آورده‌اند، اما بسیاری از آنها احساس می‌کنند از دیگران تا حدی سخت‌کوش‌ترند و بنابراین شایسته موفقیت بیشتری هستند.

ادوین رایسکوئر (سفیر سابق ایالات متحده در ژاپن) در توصیف مباهات ژاپنی‌ها به خود و کشورشان می‌گوید: شدت احساس جدایی ژاپنی‌ها هنگامی بیشتر مشخص می‌شود که به نگرش ژاپنی‌ها نسبت به مردمان دیگر توجه شود. به نظر می‌رسد که ژاپنی‌ها در همه حال دقیقاً از این آگاهند که خودشان ژاپنی‌اند و دیگران اول از همه غیر ژاپنی. ارزیابی چنین نگرشی دشوار است اما به نظر می‌رسد ژاپنی‌ها آن را شدیدتر از مردمان دیگر احساس می‌کنند. نخستین پاسخ فرد ژاپنی به این سوال که شما کی هستید؟ احتمالاً چنین است: ژاپنی. این رویکرد جدایی‌خواهانه به چندین عامل

تاریخی و فرهنگی نسبت داده شده است. برخلاف زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی که بر مبنای زبان‌های کهن‌تر نظیر لاتین مبتنی‌اند، زبان ژاپنی بر مبنای زبان کهن‌تر تکوین نیافته است. همچنین ژاپن در سرتاسر تاریخ اولیه‌اش به لحاظ جغرافیایی از دیگر مراکز عمده فرهنگی مجزا بوده و نمایندگان آن فرهنگ‌ها عملاً به آن دسترسی نداشته‌اند. بنابراین ژاپنی‌ها بسیاری از افکار و آداب خود را به تنهایی و بدون تأثیرپذیری از خارج شکل داده‌اند. رایسکوئر اعتقاد دارد که موقعیت ژاپن حتی در عصر مدرن هم بی‌همتا است و این کشور نه با جهان غرب سازگاری دارد و نه با دنیای شرق. با توجه به این حس بی‌همتا بودن، ژاپنی‌ها به‌طور سنتی احساس کرده‌اند که لازم است روی پای خودشان بایستند و نمی‌توانند به دیگران متکی باشند.

وفاداری و از خودگذشتگی - نمودی از فرهنگ منحصر به فرد

شرکت‌های بزرگ ژاپن به طور مرسوم افراد را از زمان ورود به کار تا زمان بازنشستگی اجباری استخدام می‌کنند. حتی در صورت بروز مشکلات اقتصادی، کارکنان به ندرت اخراج می‌شوند. تمایل به حمایت کردن که ریشه‌های کهنی در فرهنگ ژاپن دارد بیشتر از هر جنبه دیگری در زمینه شغل و حرفه تظاهر پیدا می‌کند. به همین دلیل شرکت‌های ژاپنی در صورت داشتن مشکلات اقتصادی در مقابل بسته شدن کارخانه‌ها و تعطیلی مشاغل، حتی در صورتی که این کار بیشترین منافع را در بر داشته باشد، مقاومت می‌کنند. شرکت‌های ژاپنی در مقابل این امنیت شغلی، از کارکنان شان انتظار وفاداری و تعهد کامل دارند و کارکنان نیز معمولاً از این اصل پیروی می‌کنند. ترک یک شغل با هدف استخدام در شرکت دیگر به ندرت روی می‌دهد. در واقع یک نفر از بدو ورود به یک شرکت استخدام می‌شود و در همان شرکت به مراحل بالاتر می‌رسد. این ترقی‌ها در اغلب موارد براساس سال‌های تجربه دست می‌آید نه بر پایه شایستگی‌ها. از همه کارکنان انتظار می‌رود که ساعت‌های طولانی مشغول به کار باشند. بسیاری از کارکنان به ندرت به مرخصی می‌روند. این میزان تعهد کاری و در نتیجه کمبود زمان تفریح منجر به ایجاد اضطراب و استرس شدید می‌شود. مرگ ناشی از استرس‌های شغلی (ناشی از عوامل جسمی و روانی) به‌حدی

شایع است که برای آن یک واژه اختصاصی دارند: کاروشی. از طرف دیگر رضایت کارکنان و جلوگیری از تهدید و تجمع‌های احتمالی برای کارفرمایان اهمیت دارد زیرا شرکت‌های ژاپنی نمی‌توانند آبروبریزی و خجالت‌زدگی ناشی از شکایت کارکنان و محکوم شدن را تحمل کنند. برای مدیران شرکت‌ها، وجهه و آبروی شرکت به اندازه سوددهی آن اهمیت دارد. نکته حائز اهمیت این است که این وفاداری و از خودگذشتگی به جای آن که در خدمت نظامی‌گری سلطه‌جویانه باشد با ایجاد تحویل در نگرش کلی در خدمت سرمایه‌گذاری مولد و فعالیت‌های اقتصادی قرار گرفت.

آموزش و افزایش آگاهی عمومی

بوشیو ساکوزو (استاد دانشگاه و نویسنده سیاسی ژاپن) توضیح داده است که چرا ژاپن باید به سوی دموکراسی یا حکومت مشروطه بر مبنای قانون اساسی حرکت کند. این اندیشمند اعتقاد داشته است که تنها در جایی که سطح عمومی دانش و فضايلت مردم به حد کمال رسیده باشد می‌توان حکومت مشروطه بر پا کرد. از آنجا که گرایش به سوی حکومت مشروطه جهانی است و نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد، اندیشمندان پیشرو باید بکوشند آن را با استواری بر پا دارند. بنابراین پیش شرط اساسی حکومت مشروطه مطلوب، به‌ویژه در کشورهای به لحاظ سیاسی عقب‌مانده، پرورش دانش و فضیلت در میان عامه مردم است و این کاری نیست که بتوان یک‌روزه انجام داد.

نقش اساسی امپراتور هیروهیتو

میچی نومیا هیروهیتو، نخستین ولیعهد ژاپن بود که به خارج از کشور سفر و از اروپا بازدید کرد. وی به‌عنوان امپراتور کشورش را به جنگ جهانی دوم کشاند، گرچه برخی از مورخان معتقدند او خود به‌تنهایی خواستار این درگیری نبود بلکه فقط خواسته‌های اعضای قدرتمند دولتش را اجابت کرد. هیروهیتو به کشورش کمک کرد تا با شکست و نیز اشغال کشور توسط نظامیان آمریکایی کنار بیاید. طی سال‌های دهه ۱۹۵۰ او با حضور در مجامع عمومی متعدد و نیز افشای جزئیات زندگی خانوادگی‌اش موقعیت امپراتور را به مردم نزدیک‌تر کرد. در حالی که امپراتورهای قبل از اول همگی از مردم دوری می‌گزیدند. هیروهیتو (امپراتور ژاپن) به تبعیت از اسکاپ (ژنرال مک آرتور) در روز سال نو ۱۹۴۶ به

اوکیناوا و جزایر دیگر ادامه داد و متعهد به دفاع از ژاپن در برابر هر گونه تجاوز احتمالی شد. ژاپنی‌ها فارغ از نیاز به هزینه‌های نظامی، می‌توانستند اکثر منابع خود را صرف احیای کشور و توسعه صنعت و تجارت کنند.

صلح طلبی و افزایش همکاری‌های بین‌المللی

عامل کلیدی مهم این بود که دولت تحت رهبری حزب لیبرال دموکرات دریافت که برای حفظ رشد اقتصادی، داشتن دسترسی مستمر به بازارهای خارجی برای کالاهای ژاپنی ضروری است. این بود که رهبران ژاپن سخت کوشیدند با سایر کشورها روابط تجاری و دیپلماتیک خوبی و پایداری برقرار کنند. یامامورو سوبون (از مدیران ژاپنی) می‌گوید:

در سانفرانسیسکو گرد آمدند تا معاهده‌ای را امضا کنند که به جنگ اقیانوس آرام رسماً پایان می‌داد. پوشید، نماینده ژاپن، اعلام کرد ژاپن امروز دیگر ژاپن دیروز نیست. ما انتظارات شما را از خود به‌عنوان یک ملت جدید نادیده نخواهیم گرفت و به صلح، دموکراسی و آزادی متعهد خواهیم ماند. اینها کلمات توخالی نبودند. به‌زودی ژاپن صنعتی با همان ذوق و استعداد و شور و حرارتی که در گذشته صرف فتوحات خارجی کرده بود در مسیر فعالیت‌های صلح آمیز اقتصادی قرار گرفت و از انتظارات جهان به مراتب فراتر رفت.

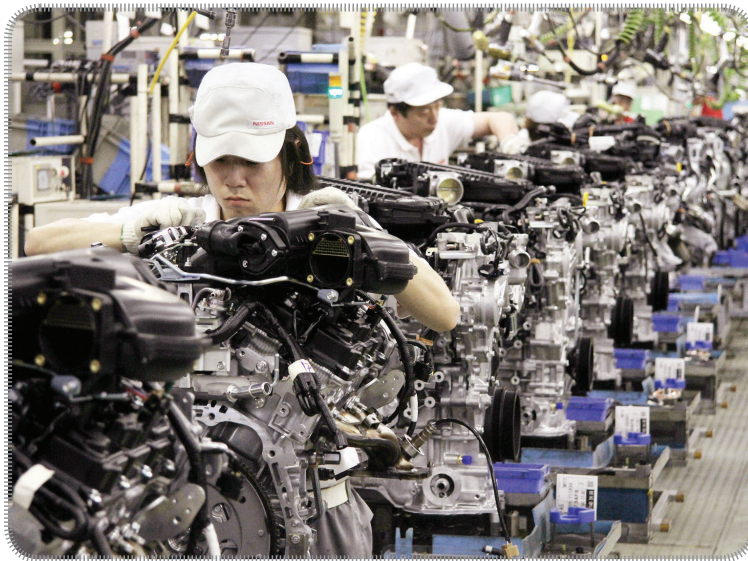
معجزه اقتصادی

ژاپنی‌ها پس از امضای معاهده صلح با ایالات متحده و دیگر دشمنان پیشین خود به بازسازی

مردمش گفت که رابطه‌شان با او نباید براساس این برداشت دروغین که امپراتور آسمانی است یا مردم ژاپن برتر از نژادهای دیگر هستند مبتنی باشد. سنن گذشته که گفت‌وگو در مورد امپراتور یا بحث و جدل درباره فرامین او را منع می‌کرد کنار گذاشته شد و اینک مردم آزاد بودند که درباره او مانند هر کس دیگری گفت‌وگو کنند. ژاپنی‌ها در مواجهه با حقیقت درباره امپراتور و خودشان، خیال‌پردازی رمانتیکی را که بیش از دو هزار سال سرشت ملی‌شان را تحت‌تاثیر قرار داده و متمایز ساخته بود از دست دادند. آنها با آرامش و شجاعت اعتراف امپراتور را به اینکه او یک انسان معمولی است پذیرفتند و با انجام این کار به لحاظ روانی وارد عصر مدرن شدند. روش مسالمت‌آمیز و شجاعانه ژاپنی‌ها در پذیرش این تغییر و دیگر تغییرات بنیادی طی دوره اشغال بسیاری از مقامات آمریکایی را غافلگیر و شگفت‌زده کرد.

استفاده از روحیه رزمی سنتی در جهت فعالیت‌های صلح‌آمیز اقتصادی

پس از سقوط مصیبت‌بار جزیره سایپان در ماریانا در ژوئن ۱۹۴۴ که در آن هزاران ژاپنی دست به خودکشی زدند تا تسلیم نشوند، توجو (نخست‌وزیر ژاپن) در یک سخنرانی خطاب به ملت گفت: بیایید همه ما یکصد میلیون نفر با هم عزم و عهدمان را تجدید کنیم و به‌نهایت از خودگذشتگی دست بزنیم و روحیه رزمی سنتی کشورمان را که طی سه هزار سال به ما به ارث رسیده تقویت کنیم تا به پیروزی نهایی دست یابیم و در نتیجه به فکر اعلی حضرت امپراتورمان آرامش ببخشیم. با شروع این تغییر نگرش‌ها ژاپنی‌ها از نگاه سلطه‌جویانه نظامی فاصله گرفته و به سمت فعالیت‌های مولد و صلح‌آمیز اقتصادی روی آوردند. این روحیه رزمی سنتی که با از خودگذشتگی همراه بوده در افزایش بهره‌وری و دستیابی به موفقیت‌های بی‌نظیر اقتصادی بسیار مؤثر بوده است. از طرف دیگر دستورات صادره از طرف اشغال‌گر در جهت آزادی و ایجاد دموکراسی در دستگاه دولتی داخلی به پنج تغییر عمده انجامید: اعطای حق رأی به زنان ژاپنی، تشویق شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری، اصلاح نظام آموزشی، لغو موسساتی که سبب می‌شدند مردم در ترس زندگی کنند و دموکراتیک کردن ساختار اقتصادی. برخی معتقدند ژاپن حتی بدون نفوذ یا دخالت غرب نیز سرانجام خود به دموکراسی می‌رسید. آنچه ژاپن به آن نیاز داشت گسست از ارزش‌های فرهنگی فئودالی پیشین بود که نظامی‌گرا آن را زنده نگه داشته بودند. در ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، نمایندگان ایالات متحده، ژاپن و بیش از ۴۰ کشور دیگر



ژاپن تنها از راه همکاری بین‌المللی می‌تواند رونق ایجاد کند. کشوری با منابع طبیعی پایین باید بتواند مواد خام را از کشورهای خارجی به قیمت پایین خریداری کرده و با هزینه پایین به عمل آورد. ما باید بکشیم با در پیش گرفتن سیاست همکاری بین‌المللی کشورمان را به مثابه یک تولیدکننده صنعتی بین‌المللی تثبیت کنیم. برای این منظور باید تمام تلاش خودمان را به خرج دهیم تا در مناسبات بین‌المللی فضای دوستانه‌ای به‌وجود آوریم. اگر ما به جنگ‌طلبی یا نظامی‌گری شهرت داشته باشیم، سیاست همکاری بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود. ما باید مطلقاً از سیاست صلح‌طلبانه پیروی کنیم. این دارای اهمیت اساسی است که در همه جهان‌نمایان این احساس را به‌وجود آوریم که ژاپنی‌ها از مرام قدیمی خود آتوسعه طلبی دست کشیده و طرفدار صلح شده‌اند.

کشورشان که از دوران اشغال شروع شده بود ادامه دادند. در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ اقتصاد ژاپن با سرعتی به مراتب بیشتر از اقتصاد هر کشور دیگر رشد کرد. این در درجه اول ناشی از استعداد و سخت‌کوشی و انضباط فوق‌العاده‌ای بود که مردم ژاپن از خود نشان می‌دادند. از توسعه مستمر اقتصادی ژاپن از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ به‌عنوان معجزه اقتصادی یاد می‌شود. یکی از عناصر کلیدی موفقیت اقتصادی ژاپن در دوران پس از جنگ سرشت بی‌همتای برخی از قوانین و روش‌های سیاسی آن بود. از آن جا که قانون اساسی ژاپن جنگ را مردود می‌شمرد، کشور دیگر بخش عمده‌ای از منابع مالی خود را صرف تسلیحات و عملیات نظامی خارجی نمی‌کرد. ایالات متحده پس از خروج نیروهای اشغالگر در ۱۹۵۲ به حفظ پایگاه‌های نظامی‌اش در